



سال بیست و سوم

شماره دوازدهم

اسفند ۱۳۴۶

ذیقعده - ذیحجه ۱۳۸۷

شماره مسلسل ۲۳۴

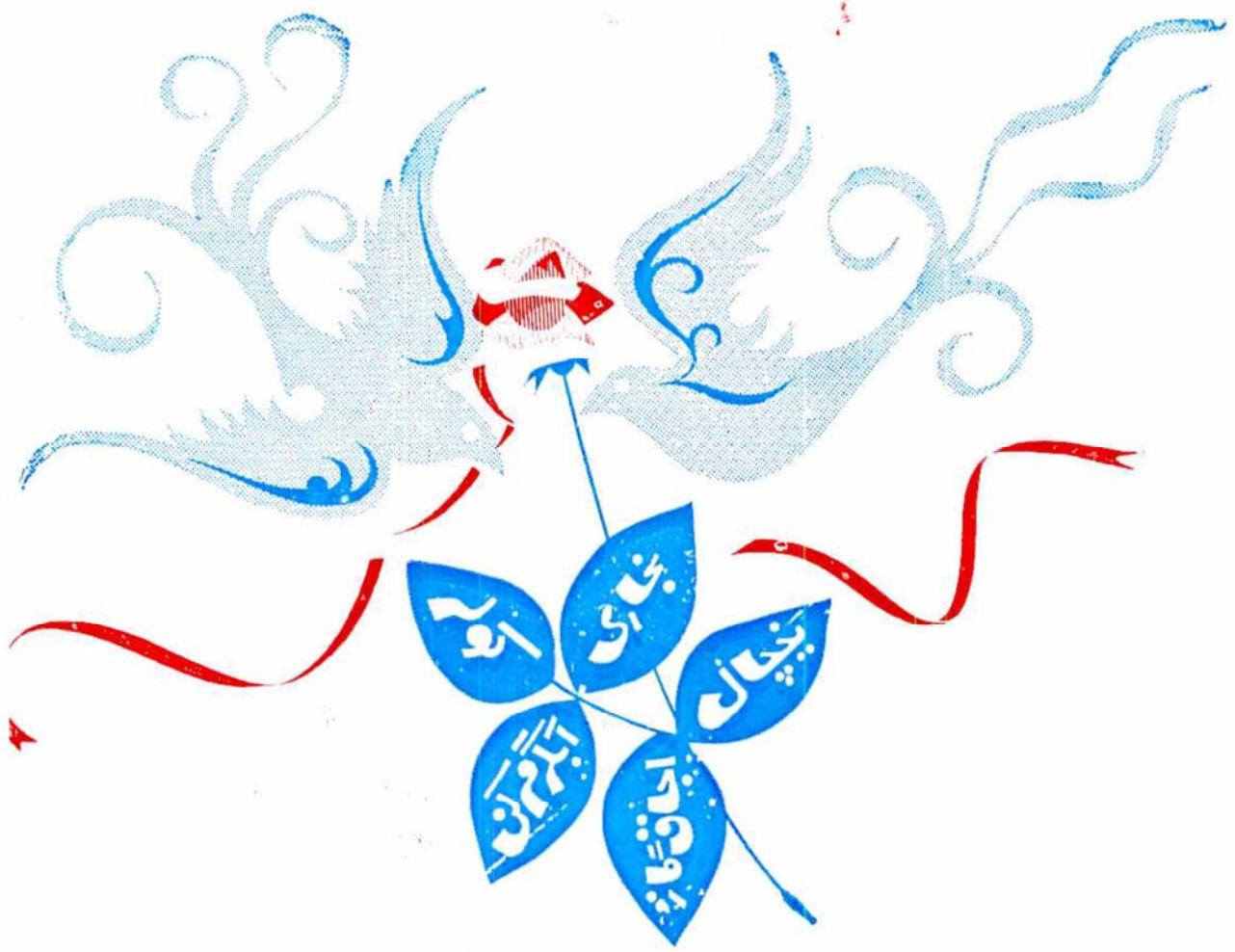
## فهرست مندرجات

صفحه ۸

|                       |     |                      |
|-----------------------|-----|----------------------|
| : ق آنی شیرازی        | ۶۱۷ | جنون نوروز           |
| : عبدالحق حبیبی       | ۶۱۹ | دنپور بیهقی          |
| : دکتر علی اصغر حریری | ۶۲۵ | صاحب نظر             |
| : مشقق کاشانی         | ۶۲۵ | افسانهٔ تلخ          |
| : ناصر بخاری          | ۶۲۶ | غزل                  |
| : با نو قمر نشأت      | ۶۲۸ | دوازده سال در قاهره  |
| : فریدون توللی        | ۶۳۳ | درنگ                 |
| : حسین سعادت نوری     | ۶۳۴ | رجال دورهٔ قاجاریه   |
| : احمد راد            | ۶۴۲ | درسی در دروسی        |
| : کرامت رعناء حسینی   | ۶۴۶ | نسخهٔ تفسیر طبری     |
| : علی اصغر کشاورز     | ۶۵۰ | کیشی، چیشی           |
| : حبیب یغمائی         | ۶۵۱ | یادی از دوران تحصیلی |
| : ابوالقاسم حالت      | ۶۵۴ | کتاب                 |
|                       | ۶۵۵ | وفیات معاصران        |
| : جمالزاده - یغمائی   | ۶۵۸ | کتاب‌های تازه        |
|                       | ۶۶۶ | فهرست مندرجات        |

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.





سالہ



روز



ردیع



امداد



بڑی

# لَحَا

شماره مسلسل ۲۳۴

-----  
شماره دوازدهم ۱۳۴۶ سال بیستم -----  
----- ق آنی شیرازی -----

## جنون نوروز

می خواره ز زهد و توبه بیزار است  
و امسال صفائ کل به از پار است  
نیسان و نشاط من بیک بار است ...  
کش سبزه بهشت و جوی انها است  
پیرامن روز از شب تار است  
دو پای بر او بشکل پر کار است  
بی صنعت خلق بربط و تار است  
حاجت نه بزین و بم او تار است  
چون موزونان شید اشعار است  
کوئی بدل گلاب عطار است  
کش زرد فواره ای ز دینار است  
کوبیده ز نقره هفت مسماز است

تا لاله بیاغ و کل به گلزار است  
امروز نشاط مل به از دی بود  
نوروز و جنون من بیک فصل است  
برخیز و یکی بیوستان بخرام  
بر گرد سمن بنفسکان بینی  
گل دایره ای ز لعل و ، بلبل را  
آن بلبلکان نگر کشان در حلق  
وان بربط و تار ایزدیشان را  
وان قمریکان که شغلشان بر سرو  
وان سنبلکان که بویشان در معز  
وان نرگسکان چوحوضی از بلور  
یا کرد یکی طبقجه ز رین

چون مژه عاشقان خون بار است  
کز ساعد شاهدی پدیدار است  
بی لنگر بر رستم رفتار است  
دزد است و کمند کیر و طرّار است  
رنج یرقان عیان ز رخسار است  
مسکین چه کند هنوز بیمار است  
کاورا ز حریر سبز دستار است  
کش خار رقیب سان پرستار است ...  
بس صورت گونه گون نمودار است  
نه سبزی سبز گان ز زنگار است

وان شاخه ارغوان که ترکیبیش  
یا پارهای از عقیقان خرد  
و آن نیلوفر که چون رسن بازان  
بر بام رود به ریسمان گوئی  
و آن خیری زردبین که از خردیش  
نر گس از ساق خود عصا گیرد  
وان غنچه به طفل هاشمی ماند  
از بیم همی بزیر لب خندد  
بی رنگ ز صنع خامه قدرت  
نه سرخی لالگان زشنگرف است

\*\*\*

دانی که شراب و بوشه در کار است  
بوس از چه نمی دهی مگر عار است؟ ..  
در دادن بوشه این چه انکار است؟  
هی بوشه بدھ خدای غفار است!  
می خواهم؛ آخر این چه اصرار است؟  
می نوشم؛ آخر این چه تکرار است?  
جز بخت خدای گان که بیدار است  
قاموس علوم و کنز اسرار است.

ای ترک به فصلی این چنین ما را  
می از چه نمی خوری مگر ننگ است؟  
در خوردن باده این چه تعطیل است؟  
ها باده بخور؛ بهار در پیش است!  
پرسی همه دم که بوشه می خواهی؟  
گوئی همه دم که باده می نوشی؟  
می ده که شب است و جمله در خوابند  
شهرزاده علی قلی که از فرهنگ

### آزادی مجسمه

انتشار قسمتی دیگر از سلسله مقالات دکتر ندوشن بجهاتی موکول شد  
به شماره بعد.

## پوهاند عبدالحی حبیبی - کابل دنپور بیهقی\*

این جای را بیهقی دوبار در تاریخ مسعودی خود مذکور داشته (ص ۳۳۱ و ۶۹۰ طبع دکتور غنی و فیاض) که در تمام نسخه‌های خطی و چهار طبع تاریخ بیهقی (لکته - ادب پشاوری - سعید نفیسی - غنی و فیاض) دینور بوده، و این حتماً تصحیفی است که کاتبان نسخ خطی مرتکب شده‌اند.

ذکر این جای در موردیست که سلطان غزنه مودود، در سنّه ۴۳۲ ه. بعد از حبس سلطان مسعود در مارگله و قتلش در گهری<sup>۱</sup> بانتقام خون پدر از غزنه بیرون می‌آید و از راه کابل به سوی شرق حرکت کرده و بقول بیهقی در دنپور - که بغلط دینور نوشته شده - کینهٔ امیر شهید را بازمی‌خواهد، و بغزنهین بر میگردد. (ص ۳۳۱) چون در نسخ خطی و چاپی لکته این کلمه به دینور تصحیف شده، مرحوم ادیب پشاوری که مردی محقق و بصیر بود، ملتافت این نکته گردید و در حاشیهٔ چاپ قدیم تهران دینور را قطعاً غلط پنداشت و نوشت «که دینور در حدود کرمانشاهان بوده، و با این داستان مناسبتی ندارد و احتمال می‌رود که در اصل پر شور (پشاور) بوده است نزدیک پنجاب، چه قتل مسعود در آن حدود واقع است». (تم کلامه).

مرحوم سعید نفیسی (ص ۳۹۸ ج ۱) در متن همین دینور را گرفت ولی در حاشیهٔ همین صفحه بعد از نقل نظر مرحوم ادیب پشاوری گفت:

«این شرحی که ناشر طبع تهران نوشته دلیل نیست که نام این محل پر شور و دینور نباشد زیرا که اولاً از این شرح معلوم نمی‌شود که مودودهم به پر شور رفته باشد، و پس از آنکه محمد از پر شور بیرون آمده، جنگ در میان ایشان در گرفته

\* تحقیقی است بسیار جالب و دقیق و بی سابقه که مورد توجه علمای دنیا خواهد بود.  
دنپور به ضم دال است. (مجلهٔ یغما)

۱- این هر دو جای اکنون هم بهمین نامها در ماوراء ایک موجود و مشهوراند.

است . و ثانیاً از متن بر قمی آید که این همان محلی باشد که محمد در آنجا بوده است . و چون در همه نسخهای دینور نوشته‌اند، احتمال می‌رود دینور بجز شهر معروف نزدیک کرمانشاهان، نام محلی دیگری هم در حوالی غزنیان بوده باشد که در کتابها ضبط نکرده‌اند . » (تم کلامه)

اکنون ما این مشکل جغرافی را بعد از خواندن حدس مرحومین چنین حل می‌کنیم :

۱ - طوریکه هردو دانشمند مذکور نوشته‌اند ، دینور در اینجا نبود و بنابرین نام دیگر است .

۲ - طوریکه مرحوم سعید نفیسی گفته پرشور هم صحبت ندارد .  
پس این نام اصلاً چه بود ؟

جنگی که بین امیر مودود و عمش محمد مکحول واقع گشته، در پشاور نبود، بلکه این پیکار در ولایت ننگرهار که مرکز آن اکنون جلال‌آباد است ووی داده بود . ومنهاج سراج جوزجانی بدین مقصد چنین تصریح می‌کند :

« حق تعالی مودود را نصرت بخشید در حدود ننگرهار محمد گرفتار شد . »  
و این تصریح منهاج سراج حتماً صحنه جنگ را از پشاور بدین طرف دره خیر  
یعنی وادی ننگرهار می‌کشاند، که اکنون هم بدین نام مشهور است .

این قول منهاج سراج را دو روایت دیگر نیز تقویه می‌کند : بدین معنی که محمد بن منصور مبارکشاه معروف به فخر مدبر مورخ و نویسنده اواخر عصر غوریان که در حدود ۶۰۰ ه در هند میزیست و کتاب آداب الحرب والشجاعه خود را بعد از ۶۰۷ ه بنام سلطان التتمش در هند نوشت . او هی نویسد : « هنگامیکه سبکتکین کابلشاه جیپال را بزد، در صحراء کندی رباطی کرد که آنرا امیر کندی خوانند ... و هم در آن ناحیت سلطان مودود کشند کان پدر خود سلطان مسعود را هزیمت کرد و در آن موضع رباطی کرد و آنرا فتح آباد نام کرد . »<sup>۱</sup>

۱ - طبقات ناصری ۱ د ۲۳۴ طبع حبیبی در کابل ۱۳۴۲ ش .  
۲ - اقباسات از آداب الحرب والشجاعه ص ۴۴ طبع مس اقبال شفیع در لاهور .

عین همین مقصد را ابوالحسن علی حسینی مورخ سلاجقه نیز نوشه که سلطان مودود روز ۳ شعبان ۴۳۲ ه محمد و اولاد او را بشکست و بکشت و «بنی السلطان مودود قریة و رباطاً و سماها فتح آباد ثم انتقل الى غزنة»<sup>۱</sup>.

این رباط گندی که فخر مدبر آنرا بنای سبکتکین خواند، وفتح آباد را هم در آن نواحی نشان میدهد، تا کنون در لungan موجود است. و فتح آباد هم بهمین نام بر راه قدیم کابل و ننگرهار در همین ولایت افتاده، وما محل وقوع جایی که در نسخ بیهقی دینور نوشته شده، ازین دو سنند دیگر تعیین کرد همیتوانیم که حتماً در نواحی همین گندی وفتح آباد ولایت ننگرهار بوده است، و ابونصر محمد بن عبدالجبار العتبی نیز فتح سبکتکین را بر جیپال در همین سرزمین لungan می نویسد<sup>۲</sup>

اما دینور تصحیف شده اصلاح دنپور - دنبور بود به دال و نون . زیرا بوریحان البیرونی که خودش این نواحی را دیده جایی را به نام دنبور (در نسخ خطی به ضمہ دال و باء) بین کابل و برشاور ذکرمیکند ، که از پشاور پانزده فرسنگ و تا کابل دوازده فرسنگ (هر فرسنگ ۸ میل) فاصله داشت<sup>۳</sup> که جز همین حدود جلال-آباد کنونی جای دیگری تشخیص شده نمیتواند . و مطابق اشارات منهاج سراج و فخر مدبر و علی حسینی فتح آباد و رباط گندی در نزدیکی های آنست .

همچنین البیرونی در جداول طول و عرض بلدان و افلیم رابع همین رباط گندی معروف بر باط امیر و لنگرگا (لungan) و دنپور را متصل هم دیگر آورده است<sup>۴</sup> . که هانند مؤلفان سابق، وقوع دنپور را در همین نواحی ننگرهار اشارت نمینماید . در حدود العالم من المشرق الى المغرب از مؤلفی ناشناس در (۳۷۲ ه) نیز سه- بارذ کر همین دنپور آمده ، که مؤید نظر ما در تعیین موقع آنست بدین موجب : ۱- در شرح دریاها گوید: و دیگر رودیست که از حدود لungan و دنپور از کوه

۱- اخبار الدوّلة السلاجقية ص ۱۴ طبع پروفیسر محمد اقبال لاهور ۱۹۳۳ م

۲- تاریخ یمنی ۲۱ طبع لاهور ۱۳۰۰ ق ۳- کتاب الهند ۱۶۵ طبع حیدر آباد

هند ۱۹۵۸ م ۴- قانون المسعودی ۵۷۴ ر ۲ طبع حیدر آباد دکن ۱۹۵۵ م

بگشاید و بر حد نینهار - (ننگهار - ننگهار) بگذرد از سوی جنوب ، آنرا رود لامغان خوانند .<sup>۱</sup>

۲ - در شرح کوهها گوید : یک سلسله کوه از حدود کشمیر ، و بهند ، دنپور و لامغان بر جنوب بلور و شکنان و خان و بدخشنان همی گذرد .<sup>۲</sup>

۳ - در ضمن شرح شهرهای لامغان - و بهند گوید : دنپور (دینور طبع شده) شهر است برابری (لامغان) بر کرانه رود نهاده ... و اندر وی بتخانه است .<sup>۳</sup> از هرسه ذکرفوق هم پدید می آید که مراد از دنپور متصل لامغان بر کرانه رود ، همین حدود جلال آباد کنوئی است<sup>۴</sup> . و بحدس نویسنده این سطور آنچه در شاهنامه فردوسی جایی به املای دنبه - دنور ضبط شده نیز همین مقام بوده است .

بدین تفصیل :

#### ۱ - در احوال منوچهر گوید :

که در پادشاهی بجنبند ز جای  
چنان بد که روزی چنان کر درای  
که با او یکی بودشان رای و کیش  
برون رفت با ویژه گردان خویش  
سوی کشور هندوان کرد رای  
سوی کابل و دنبه و مرغ و مای ...  
ز زابل بکابل رسید آن زمان  
گرازان و خندان و دل شادمان<sup>۵</sup>  
درینجا رفتن سوی کشور هندوان و از زابل بکابل شدن و به دنبه گذشت ،  
همان موقع دنپور را ثبت میکند .

#### ۲ - در داستان خاقان چین گوید :

یکی تیغ هندی گرفته بکف  
همی کشت شنگل میان دو صفحه  
یکی چتر هندی بسر بر بیای  
بسی مردم از دنبه و مرغ و مای<sup>۶</sup>  
۳ - در شرح جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب هنگامی که کیخسرو ، در  
بروی بزرگان کشور بست ، و به ایشان بارنداد پدر گیو به پسر خود گفت :

۱ - حدودالعالم ۴۱ طبع تهران ۱۳۴۰ ش ۲ - حدود ۲۸ ۳ - حدود ۷۲

۴ - در زین الاخبار گردیزی هم نام اینجا راسهوا (دینور) طبع کرده اند که در دو نسخه خطی

آن چنین بود . ۵ - شاهنامه ۱۵۵۱ طبع برتس درمسکو ۱۹۶۳ م

۶ - شاهنامه ۲۳۸۴

سواری فرستی به کابلستان  
زیزدان بیچید و کم کرد راه  
همانا که با دیو دارد نشست ...  
ز قنوج وز دنور و مرغ و مای  
همه پاکرایان زابلستان  
بیارید زین در یکی افجمن با خویشن<sup>۱</sup>  
بعدازین ستاره شناسان و سران، و در آن جمله از دنور هم کسانی بازیج  
هنندی فراهم می‌آیند، تاعلّت خشم کیخسرو را کشف نمایند:  
ستاره شناسان و کنداوران ز هر کشوری آنکه بد مهران  
ز قنوج وز دنور و مرغ و مای بر فتند بازیج هندی ز جای<sup>۲</sup>  
هم در این داستان هنگامیکه سران کشور بحضور کیخسرو اجازت بار  
می‌یابند، باز زابلی و کابلی و دنبی باهم یکجای اند:  
ز دانندگان هر که بد زابلی ز قنوج وز دنبر و کابلی  
یکایک بپرسید و بنواختشان برسم مهی پایگه ساختشان<sup>۳</sup>  
اگرچه این داستانها را نمیتوان تماماً مقام حجیت تاریخی داد، ولی اینقدر  
از آن پدیده می‌آید، که در روایات کهن داستانی هم همین دنبر - دنور - دنپور  
به سلسله کابل وزابل و کشور هندوان شهرتی داشت که هویت مثبت جغرافی مابعد  
آنرا تقویت می‌بخشد، و مامی بینیم که این نام برای همین شهر تا عصر ظهیر الدین  
با برهم بشکل ادینه پور باقی بود، که با بر آنرا در همین سرزمین نمگر هارمان چون  
فیه در تزک خود نامبرده است

در تحلیل نام دنپور یا ادینه پور متأخر با بر باید گفت که این نام ریشه  
های قدیم دارد، و جنرال کننگهم دانشمند انگلیسی، مطالب سودمندی را در  
آن باره فراهم آورده که مختصر آن چنین است:

زایر چینی هیون تسنگک دوبار این سرزمین را دیده است، دفعه اول ۱۵ -

اگست ۶۳۰ م به نگره هاره رسید ، و دوماه بزیارت اماکن مقدس بودائی پرداخت و بار دوم حین باز کشت از هند در ماههای جنوری فبروری ۶۴۴ م درینجا بود ، که آنرا به چینی Na-ki-Lo-ho گوید (اکنون ننگهار = ننگرهار) و در جغرافیای بطليموس نگره Nagara بود ، و قرار یکه جولین تحقیق کرده همین نام در سالنامه خاندان سانگ چینی Nang-go-Lo-ho-Lo در کوشده است ، در حالیکه نام سنسکریت این سرزمین نگره هاره Nagrahara در یک کتیبه خرابه زار که و سراوا ، در بهار هند یافته شده بود<sup>۱</sup>

من کز قدیم این سرزمین (دنپور) باید در همان جایی باشد ، که اکنون بگرام گویند ، و در دو میلی غرب جلال آباد واقع است .

سالها قبل ازین پروفیسر لاسین Lassen تعیین کرد ، که نگره بطليموس همین ننگرهار کنونی است ، که آنرا در یونانی دیونیسوس پولس هم نوشته است ، و بین کابوره و اندوس (کابل - دریای سند) واقع بود ، چون در زبان سنسکریت ادیانه Udyana بمعنی باغ و بستان است ، بنابرین ادیانه پور که بقول سنت هارتون نام قدیم نگره هاره بود<sup>۲</sup> باید معنی بستان زاریا باستان داشته باشد .

جنرال کننکم گوید : میسن درسفر نامه خود (۱۶۴ ر۲) روایت میکند که مردم ننگرهار در آنوقت (صدسال قبل) میگفتند که نام اینجا در زمان قدیم اجنه Ajuna بود و این همان ادیانه (= ادینه پور با بر) است ، قیاس بر نام دیامونس Diamuns مذکور در جغرافیای بطليموس که در سنسکریت دریای جناست ، و ادیانه باجنه تبدیل شده باشد ، زیرا در زبان بالی هم همان ادیانه سنسکریت Ujjāan بود .<sup>(۲)</sup>

اکنون ازین جستجوهای تاریخی نتایج ذیل را می‌کیریم :

۱ - دینور نسخ خطی و مطبوع بیهقی اصلاح دنپور است .

۲ - دنپور بیهقی والیرونی و حدود العالم و گردیزی در جایی که اکنون شهر جلال آباد واقع است در نزدیکی های لمغان وفتح آباد ، بر کرانه جنوبی دریای

---

۱ - مجله جمعیت آسیابی بنگال ص ۴۹۰ طبع کلکته ۱۸۴۸ م

۲ - جغرافیای قدیم هند ص ۴۶ - انگلیسی طبع هند .

کابل افتاده بود ، که آثار بتکده های بودائی آن اکنون در هده کشف شده ، و بقایای بساستویه های دیگر بودایی در اطراف جلال آباد کنونی نمایان است .

۳ - هیون تسنگ چینی در اوایل قرن نخستین اسلامی ، معبد جمجمه بود را در هده دیده بود ، و هدبه دال نقیل تا کنون در پشتوب معنی استخوان است ، پس هده جای حفاظت جمجمه بودا بود ، که هیون تسنگ آنرا به تفصیل شرح داده است ، و اینک باستان شناسان جوان افغانی ، بقایای یک معبد بزرگ بودایی را با نقاشی ها و مجسمه های بسیار جالب و زیبا وابنیه بزرگ بریک تپه همین هده کشف کرده اند ، که حفاری و کاوش آن ادامه دارد و آنچه هیون تسنگ مؤلف حدود العالم گفته : «واندروی بتخانه است» - صدق هیکنند .

۴ - دنبر - دنور فردوسی هم با غالب احتمال همین دنپور است .

۵ - ریشه قدیم این نام در سنگریت ادیانه پور (باغستان) بود ، که پسانتر دنبر - دنور - دنپور - ادینه پور - اجنه پور شده باشد .

۶ - دنپور در ولایت تاریخی تنگر هار واقع بوده ، که نام دوم تا کنون زنده است .

### صاحب نظر

|   |  |
|---|--|
| چندان که اسیر مهر خود ساخت مرا<br>چون قدر اشک از نظر اند اختمش<br><b>دکتر حریری - پاریس</b> | صاحب نظری به لطف بنواخت مرا<br>چون دید که نور چشم خود ساختمش |
|---|--|

### افسانه تلخ

|  |   |
|--|---|
| افسانه تلخ و قصه نیرنگش<br>حالی من و این شب دراز آهنگش<br><b>مشفق کاشانی</b> | بگذشت و گذشت عشق و نام و تنگش<br>در دامن تیرگی فروشد خورشید |
|--|---|

فاسد بخاری  
از نسخه قدیم مورخ ۷۵۱

## غزل

ایا سرو گل عذار ، دلارام غمگسار  
میاموز زینهار ، تطاول ز روزگار  
مدارم چو خاک خوار ، مجوى از برم کنار  
که بی رویت ای نگار ، دلم را فرار نیست

\* \* \*

برانداز کار و بار ، حذر کن ز روزگار  
کناری کن اختیار ، قبح جوی و روی بار  
بکشن جام خوشگوار ، کزین بهتر ایچ کار  
که بر گفتم ای نگار ، در این روزگار نیست

\* \* \*

شرف بخشم از وصال ، برون آرم از وبال  
که از هجرت احتمال ، برون شد ز اعتدال  
چه نازی بزلف و خال ، برون کن زسر خیال  
که سرمهایه جمال ، چو گل پایدار نیست

\* \* \*

بزلف چو مشک ناب ، بیردی دل کباب  
کنون از در صواب ، فرستی هرا خطاب  
از آن مانده در عذاب ، که از بس دل خراب  
در آن زلف پر زتاب ، صبارا کذار نیست

\*\*\*

چو افکنديم بدام ، چوبرديم فنك و نام  
مشو تندوباش دام ، مكن جود بر دوام  
ميازارمان مدام ، کز آزردن غلام  
بنزديك خاص و عام ، بترا هيچ کار نيست

\*\*\*

ز غم شد دلم کباب ، زمن رفت خورد و خواب  
توانم نمائند و تاب ، شداین چشم من سحاب  
برخ بر بجای آب ، روان کرد خون ناب  
که آن گوهر خوشاب ، مرا در کنار نيست

\*\*\*

توئي بر بتان امير ، هنم در گفت اسيير  
ز «ذاصر» کران مگير ، هداش چنین حقير  
که در طبع و در ضمير ، جوانیست بي نظير  
ولي در حهان پير ، هنر در شمار نيست

### نامه‌های نوروزی

در گرdes سال تو از دوستان ارجمند پیام‌ها و نامه‌هایی  
می‌رسد که همه گواه بر مهربانی و دلچوئی آن بزر گواران است .  
برای فرسوده‌ای گرفتار ، پاسخ گفتن بدان همه دشوار است . مرا  
بیخشند . از همه سپاسگزارم و از همه شرمنده .

حبیب یغمائی

## بِقَلْمَنْ : قُرْسَات

# دوازده سال در فاہرہ

- ۹ -

در شماره پیش نام سه تن از بانوان خاندان اهل بیت رسالت : حضرت زینب ، بانو سکینه ، و بانو نفیسه را بردم و شرح مختصری که از استادنشأت درباره سرکار علیه زینب کبری در ذهنم داشتم ، و موجباتی که این بانوی بزرگوار را بسرازمین مصر رهسپار کرد یاد نمودم ، و مقام و منزلتی را که نامبرده در دلهای مصریان دارد متذکر شدم ، اینک شرح مختصری از سرگذشت دو بانوی دیگر «سکینه» و «نفیسه» برای اطلاع خوانندگان عزیز بویژه خواهرا نمی نویسم .

**السیدة سکینة**  
سکینه دختر والاکهر حسین بن علی علیه السلام است که روی علاقه خود بهمة بزرگوار رهسپار دیار مصر گردید ، و در آنجا اقامت نمود وزندگانی را با منتهای بزرگواری و حشمت و جاه پیايان رسانید و همانجا مدفون گردید و آرامگاهش بر اثر صمیمیتی که مصریها باهل بیت دارند زیارتگاه شده است .

حضرت سکینه دختر بزرگ حضرت امام حسین(ع) و از حیث کمال و جمال مشهور ترین زنان عصر خویش بوده و نام شریفش بیزدگی و احترام در افواه یاد میشده است . این بانو باندازه‌ای در زمان خود مورد تکریم خاص و عام بویژه جنس لطیف بود که این طبقه شخصیت او را سرمشق خود قرار میدادند ، وازمد لباس و آرایش و زینتی که ابتکار مینمود تقلید میکردند . معروف است که حضرت سکینه قسمت جلوی موی سر خود را چنان ترتیب میداد که مانند نیم تاجی بینظر میرسید که روی پیشانی قرار داشته باشد . چون این منظره خیلی برای بانوان درجه اول آن عصر جلوه داشت لذا همکی از آن پی روی کردند و موی سر را بروشی که حضرت سکینه ترتیب میداد آرایش میدادند و این نوع آرایش موی سر را «طره سکینیه» میگفتند .

حضرت سکینه که پیشوای فرهنگ و ادب در عصر خود بود نیازمندان مخصوصاً شاعران و سخنوران را که بیشتر اوقات در خانه اش حضور میباافتند مشمول بخشش و عطای خود مینمود . و هر یک از آنان را که میتوانست نظم و شعر را بهتر بسراید و در سخنوری بر دیگران مزیتی نشان بدهد از راههای مختلف تشویق مینمود . هر روز ساعتی از وقت را با یکی از شاعرا میگذرانید و اشعار او را میسنجد و صله و انعام با واعظا میکرد . (عروة بن اذينة) شاعر میگوید

کمتر کسی را مانند سیده سکینه بنت الحسين دیدم که تا این اندازه از شعر بخاطرداشته باشد و مزایای شعر خوب را مانند او استنباط نماید.

حضرت سکینه با وجود وقار و منزلتی که داشت گاه گاه باقتضای عادتهای اهل زمان رفتار میکرد و مثل دیگران اوقاتی را در تفریحات مباح صرف مینمود، ومثلاً به «اعشب طماع» - که بمسخر گی و بذله گوئی در زمان خود معروف بود و تا حال هم ضرب المثل طمعهای خام میباشد - اجازه میداد بذله گوئی کند و ادعاها تفریح بخشی از خود را آورد. طمع ورزی اشعب بحدی بوده است که میگویند روزی گروهی از اطفال که در کوچه مشغول بازی بودند او را دیدند که میگذرد. همگی دور او را گرفتند تا برای آنها مسخر گی کند و حرکات خنده آوری درآورد، و چون اشعب کاری داشت که میخواست برای انجام آن برود، لذا محض اینکه آن بچههای مزاحم را از سر خود واکند بآنها گفت عجب بچههای ابله‌ی هستید «ابن عطا» امر و زانبارهای خود را بازکرده بهر کس نزد او برود یک دامن خرما میدهد. شما عوض اینکه بروید حق خود را از آنجا بگیرید اینجا دور من جمع میشوید و میخواهید بريش من بخندید. اطفال بمحض شنیدن این حرف سوی منزل «ابن عطا» دویدند. چند لحظه بعد اشعب با خود گفت درست است که من این حرف را برای نجات از مزاحمت اینها ساختم ولی شاید حقیقت داشته باشد وابن عطا امروز بمردم خرما بدهد پس چرا من خیر را برای دیگران بخواهم و خود محروم بیانم این را گفت واو هم رو بخانه «ابن عطا» دوید.

یک روز دیگر که از بازار مسکرها میگذشت بدان مسکری که مشغول ساختن ظرفی بود نزدیک شد و گفت خواهش میکنم این ظرف را و هر ظرفی که میسازی بزرگ درست کنی. مسکر گفت چرا؟ گفت ممکن است شخصی این ظرف را خریداری کند و روزی شادی یا عزائی در خانه داشته باشد و مرا بمجلس خود راه بدهد در آن حال ظرف بزرگتری از غذا نسبی من بشود.

معروف است که این مرد طماع روزی جماعتی را دید با لباس و اندام آراسته‌ای میروند با خود فکر کرد شاید اینها بعیه‌مانی دعوت دارند چه خوب است که من هم طفیلی اینها بشوم و از این راه شکمی از عزا درآورم، و چون آن جماعت بمحلی که قرار بود بروند رسیدند معلوم شد شعر اهستند که آمده‌اند حضور حضرت سکینه اشعاری بخوانند. از او پرسیدند چه کاره هستی گفت: «الشعراء يتبعهم الغاوون» گویند همین لطیفه سبب راه یافتن اشعب بخانه حضرت سکینه بوده است.

باری حضرت سکینه بسبب مقام و منزلتی که از حیث حسب و نسب داشت و برآزندگی که در فضل و کمال بدان معروف بود بسیاری از بزرگ‌زادگان از او خواستگاری مینمودند ولی از میان همه مصعب بن ذیبر که پسر عمه پدرش بود بر دیگران مزیت یافت و بشرف همسری او نائل آمد. گویند مصعب هم در زمان خود از حیث شخصیت جوانی کم تغیر بوده و در پرتو جمال خدادادی که داشت او را دیباچ بنی‌هاشم میگفتند. دوشیز گان جوان خانواده‌های بزرگ دلباخته او بودند ولی هیچ‌کس را برای همسری خویش جز سیده سکینه اختیار ننمود و برای تحقیق بخشیدن باین آرزو مبلغ دو میلیون درهم صرف ازدواج با او کرد، و جشن‌های باشکوه عروسی او با سکینه ضرب المثل آن زمان گردید، و شعرها و گویندگان مداعی آبداری در تعریف و توصیف آن ازدواج و جشن‌های وابسته بدان سرو دند. مصعب ابن ذیبر از جانب برادر خود

عبدالله بن زیر که در مکه دعوی خلافت مینمود بعراب رفت و با مختار ثقی که بخون خواهی سید الشهداء در کوفه برخاسته بود نبرد کرد و بر او غالب گردید. واو را بقتل رسانید. ولی خود مصعبهم کامی از فرمانروائی در عراق نبرد و در جنگ با عبدالمالک مروان از پای درآمد. اینجا باید اقرار کنم که با این گفتگوها رشته سخن از دست رفت و از نوشتن اصل موضوع که صحبت از اوضاع و احوال اجتماعی زنان طبقه اول و دوم مصر است خیلی دور شدیم لذا از خوانندگان گرامی که از من انتظار وفا بوعده را دارند معدتر میخواهم و با ایشان در برخورد دیگری صحبت میکنم. بقول مثل معروف عربی «الشیئی بالشیئی یذکر» یا بقول خودمان «حرف، حرف میآورد». حال تا خیلی از موضوع حضرت سکینه و بانوان اهل بیت دوره نشده ایم باز هم مختصری با خوانندگان محترم از سرگذشت بانو سکینه حرف میزنیم و آنچه را در جای خود فراموش گردم در اینجا میگوییم.

**باید دانست نام این بانوی بزرگوار (امینه یا آمنه یا امیمه) بوده سکینه و رباب** و سکینه لقب اوست که آن را پدر عالیجناش حضرت امام حسین بجهت وقار و احتشامیکه از کودکی در رفتار و کردار و گفتارش میدید به لقب سکینه یعنی آرام و با وقار ملقب نمود. آن حضرت سکینه را که دختر یکی از سه همسرش بود خیلی دوست میداشت و میفرمود :

### «ل عمرك اتنی لاحب دارا تحل بها سکینة والرباب»

بجان خودت سوگند که من خانه ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن سکونت داشته باشند. رباب نام مادر سکینه است که ما «ربابه» می‌گوئیم. رباب یکی از سه همسر محبوب سید الشهداء است که دختر امرؤ القیس از اشراف عرب است، و همسر دیگر آن حضرت لیلی مادر علی اکبر و علی اصغر است.

همسر سویش شهر بانو دختر یزد گرد سوم آخرین پادشاه ماسانی است

### شهر بانو

که مادر علی او سط حضرت سجاد زین العابدین بوده است. از استاد نشأت هنگامیکه بیکی از فرزندان میخواست قدر و منزلت مادر را بفهماند شنیدم که میگفت: جدت زین العابدین همواره بشخصیت و حسب و نسب مادرش فخر میکرد و میگفت «انا ابن الخير تين فخر العرب والعجم». من فرزند دو برگزیده عرب و عجم یعنی حضرت رسول الله و یزد گرد پادشاه ایران و از روی ملاطفت میافزود که معروف است حضرت سجاد هیچگاه بامادرش همگذاشی شد. سبب را پرسیدند. گفت شاید در سفره چیزی طرف توجه او باشد و من ندانسته آن را تناول کنم و خلاف میل او کرده باشم.

### دختر یزد گرد

دانستان ازدواج شهر بانو و حسن سلیقه ای که در برگزیدن حسین بن علی به همسری خود بخرج داده در بسیاری جاها از جمله کتاب قابوس نامه که آن را استاد نشأت با همکاری دکتر امین عبدالحمید مصری عربی درآورده است ذکر گردیده.

### روضه خوانها

اکنون که توفیق و سعادتی هست و هنوز خیلی از موضوع دور نشده ام اجازه میخواهم این عقده ای که قلبم را هر وقت بخاطرم میاید سخت فشار میدهد یاد آور شوم. غالباً روی اطلاعی که از بعضی روضه خوانها که هنر خود را فقط گریاندن مستعملان بهر قیمتی باشد میدانند سکینه را در صحرایی کر بلا یک دختری میدانند

که از لباس آبرومند گذشته حتی یک روسربی مندرس هم بر سر نداشته واز عمه‌اش خواسته است که باو چیزی بدهد که سر خود را با آن پوشاند عمه باو فرموده است «و عمنک مثلک» عمه‌ات مانند تو است . پس سکینه می‌گوید نگاه کردم دیدم عمه‌ام نیز بی معجر است . و همین سکینه از کوچه‌های کوفه نان و خرمائی که مردم صدقه میدادند می‌خواست از فرط گرسنگی بگیرد و بخورد . در مجلس شام یک نفر شامی از بزرگ‌ترین کنیزی خود می‌خواست . (بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا) سکینه‌ای که چنان مقام و منزلتی داشت که ضرب المثل وقار و بزرگواری و شرافتمندی بوده که ده‌ها کنیز و غلام داشته و مردم از داد و دهش و احسان او بهره‌مند می‌شدند و هزینه عروسی او با مصعب دوهزار هزار درم یا دو میلیون درهم شده است ویر آنطور بیچاره و درمانده و بینوا نشان میدهدند اینهاست که خواه ناخواه پیشانی هرشیعه مذهب غیور را از عرق غیرت‌تر می‌کند و بعلاوه سبب می‌شود که خود نیز بذلت و تحمل جور و جفای دشمنان دنیا و دین تن درده‌ذیرا می‌بیند پیشوایان او و بزرگ‌زادگان خانه‌دان پیامبر او بدترین احوال را داشته و تحمل ومدارا مینموده‌اند . حاشا که بتوان دل را بقبول چنین ناملایماتی راضی نمود . و چون هنوز مناسبتی با قیمانده خیال می‌کنم بد نیست که برای رفع خستگی خوانندگان ارجمند این لطیفه را که از عروه شاعر معاصر حضرت سکینه نقل می‌کنند نوشته باشم . عروه قصیده‌ای بدین مضمون سرود که رزق و روزی علی‌ای حال به بندگان میرسد ولو از پی آن نرونده . این قصیده را بشام برد و آن را در مجلس سليمان بن عبدالمالک خواند . خلیفه باو گفت پس اگر روزیت خود بخود بتلو میرسید چرا از مدینه باین‌جا آمد؟ عروه بی‌این‌که جوابی بدهد خود را از مجلس بگوش‌های کشید و از آنجا بیرون آمد و بدرنگ سوی مدینه مراجعت نمود . ساعتی بعد که سليمان او را ندید علت نبودنش را پرسید . گفتند دیدم سوار شتر گردید و راه مدینه را از پیش گرفت . دردم غلام خود را طلبید و باو دوهزار دینار داد و گفت از پی عروه بسرعت می‌روی و او را ولو تا شهر مدینه باشد دنبال می‌کنی تا این‌پول باو برسد ذیرا این شاعر است و من از زبان او می‌ترسم . غلام از پی او حرکت نمود ولی وقتی توانست با او بخورد کند که دید بدرب خانه‌اش رسیده است . چون کیسه پول را بنام سليمان باو داد گفت برو بخلیفه بگو که دیدی چگونه رزق و روزی بندگان خواه ناخواه ولو در خانه‌شان باشند میرسد .

۱- ملاحسن نخود بریز سمنانی از این روضه‌خوانها بوده است که یغما جندقی در وصف او این قطمه معروف را گفته است :

دیدم که ز دیده اشک ریز است  
هر چشم ز گریه چشم‌هیز است  
چشم تو چرا ستاره ریز است؟  
یا شمرشیر در ستیز است؟ ..  
بر من ز احباب رستخیز است  
هر شام وسحر به عروتیز است  
منبرمنیر به جست و خیز است  
که گوید فاطمه کنیز است ...  
بر تو ز کدام بی تمیز است؟ ..  
ملاحسن نخود بریز است

در خواب شهید کربلا را  
گفتم ز غمت ای آن که تا حشر  
ما از غم تو چکیم کوکب  
باز این‌زیاد در جدال است؟  
گفتا نه ، نتالم از اعادی  
خاصه خرکی که در تکایا  
رسوائی آل مصطفی دا  
که گوید عابدین غلام است  
گفتم بفادایت این ستم ها  
آهی ز جگر کشید و گفت آخ

**سیده نفیسه** دختر حسن انور پسر زید بن علی بن الحسین (ع) است. این بانو که بزهد و عبادت و علم و تقوی مشهور زمان خود بود با همسر خویش اسحق بن جعفر صادق علیه السلام بمصر رفت مدتها را که در آن سامان اقامت داشت بتدریس علم حدیث و روایت اخبار اشتغال ورزید.

محمد بن ادريس شافعی پیشوای مذهب شافعیها یکی از شاگردان محضر درس او بوده و تا آخر عمر از حضور نزد او غفلت نمیکرده و چون شافعی درگذشته نفیسه بر او نماز گزارده. سیده نفیسه در همین محلی که امروز آرامگاه اوست تا آخر عمر بسر برده. حکمران مصر نسبت با او ارادت فوق العاده‌ای داشته‌اند از احترام و تکریمش غفلت نمیکرده. سیده نفیسه قرآن مجید و تفسیر آن را بهتر از همه علمای عصر خود میدانست. بزهد و عبادت بقدرتی تعلق خاطر داشت که بیشتر اوقات شب نماز و بیشتر اوقات روز را با روزه بسر میبرد و چون روزگارش با آخر رسید بشوهرش وصیت کرد که بدن او را از مصر بمدینه ببرد و در جوار قبر جدش دفن نماید. همینکه مصریها از این امر مطلع شدند بر در خانه شوهرش اسحاق ابن جعفر صادق تجمع نمودند واز او خواستند که سیده را در مصر بخاک بسپارد. سیده نفیسه محبوبیت عجیبی در مصر دارد بطوریکه بیشتر دختران طبقه سوم افتخار هم‌نامی اورادارند. بعد از ذکر این سرگذشتها که برای ما بلحاظ عقیده بی‌ریائی که **شجرة الدر** بخاندان رسالت داریم دلپذیر و مورد توجه است نام چند نفر از

زنان نامی مصر را که در عالم اجتماعی ملت مصر نیز مقامی داشته‌اند ذکر میکنیم و نام «شجرة الدر» بانوئیکه از نواده‌های صلاح الدین ایوبی سلطان معروف مصر بوده است مقدم میداریم، و پیش از هر چیز باید یاد شود که در شهر قاهره خیابان معروفی بنام اوست. این بانو در زمان خود مقام بالاهمیتی داشته بنحویکه از المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی اطاعت نمیکرد و همین مقدمه باعث پیشرفت نقشه‌های بدخواهان در قتل او شده است.

در دوره‌های اخیر هم نیز با شخصیتهای بزرگی از زنان مانند: عائشة تیموریه، وحدی خانم شرعا وی، باحثة البادیة، سکینه حسن و وسیله محمد... بر میخوریم که برای هر یک از آنها باید شرحی جداگانه نوش特 و مزیتها ایکه در زمان خود دارند توصیف کرد.

\*\*\*

چون گفتگوی ما در این شماره باید متمم مطالب شماره پیش و مبین وضع اجتماعی طبقه اول و دوم زنان معاصر در سرزمین مصر باشد ازین رو بجاست که در شرح احوال این قبیل بانوان کوتاهی نشود اما از آنجائیکه ممکن است مطلب بدراز اکشد و باعث ملال گردد لذا رشته سخن را در این زمینه کوتاه میکنم و خوانندگان را برای دیدن بانوان معاصر کشور مصر که بسیاری از آنها باید سابل تجدد و شیک پوشی زنان ایندوره باشند در شماره آینده وعده میدهم.

فریدون تولی - شیراز

## درنگ\*

افق ، لاه گون بود و شب سرمه رنگ  
که انگشت ارزان ، فشدم به زنگ  
بگرمی ، همیک وفت در سینه دل  
چو در گوش جنگاواران ، کوس جنگ  
خرامند ، چون بر رخم در گشود  
فسونکاره دلدار بالا خدنگ  
دو بازوی عاجش ، فکندم به دوش  
دو زنجیر زلفش ، گرفتم به چنگ  
تو گفتی ، غزالی هراسنده گام  
در افتاده در گام وحشی پلنگ !  
و یا کرده آهنگ آزار او  
ز توفنده گرداب دریا نهنگ !  
بیفشدم اندر برش بی امان  
زدم بوسه بر پیکرش ، بی درنگ  
که ناگه ، ز کاشانه برشد خروش  
که: «بر در چه میجوانی ای شوخ شنگ؟!»  
«فریدون ، که مهمان دلبند ماست  
مبادا که پایش درآید به سنگ !»  
«چراغی برافروز و دستش بگیر  
که دهلیز این خانه ، تار است و تنگ !»

حسین سعادت نوری

## رجال دوره قاجاریه

حاج آقا اسمعیل پیشخدمتباشی سلام

آقا رضاخان اقبال‌السلطنه

میرزا علی نقی حکیم‌الممالک

(۲)

بقراری که ضمن مقاله سبق تذکر داده شد میرزا علی نقی عضو هیئت سفارت فوق العاده‌ای بود که روز دوشنبه یازدهم ذی قعده ۱۲۷۲ به ریاست فرخ خان امین‌الملک غفاری (بعدها امین‌الدوله) از طهران عازم اروپا شد. اعضای هیئت تا روز جمعه بعد برای تهیه و تدارک مقدمات سفر در قریه کن توقف نمودند. حسین بن عبدالله سرابی نویسنده مخزن الواقعی (سفر نامه فرخ خان امین‌الدوله) می‌گوید:

«مقرب الخاقان آقا اسمعیل پیشخدمت خاصه سلام از حضور مبارک همایون به احوال پرسی جناب ایلچی کمیر به کن آمد.»<sup>۱</sup> میرزا علی نقی ظاهرآ نسبت به سایر اعضای هیئت از قبیل میرزا زمان خان، ملکمن خان، نریمان خان، میرزا رضا غفاری و میرزا حسن گرانمایه ارشدیت داشته است<sup>۲</sup> زیرا مؤلف مخزن الواقعی شرح ملاقات فرخ خان غفاری و همراهان اورا با سلطان عثمانی چنین توصیف می‌کند:

«وهمینکه از پلکان‌ها بالا رفته از اطاق وارد رواق شدیم دیدیم که اعلیحضرت سلطان عظیم الشأن عبدالجیاد خان خداوندگار روم پادشاه اسلام پناه وستون متین دین همین مجرد و تنها چون سرو آزاده صحن رواق را مزین فرموده منتظر ورود سفارت است. همه سفارت تعظیم نموده پیشتر رفته صفت کشیده استادیم. جناب امین‌الملک قدری پیشتر رفته دوشه قدم فاصله در حضور مبارک ایستاد. در طرف راست جناب امین‌الملک، عالیجاه سعید بیک مترجم و در پهلوی ارجناب فؤادیشا وزیر دول خارجه و در طرف چپ عالیجاه حاج میرزا احمد خان (یعنی مصلحت گزار و باصطلاح امروز کاردار دولت شاهنشاهی) و در پهلوی او عالیجاه میرزا علی نقی نامه مبارک همایون را در دست گرفته استادند و صاحب منصبان نیز به‌اندک فاصله خودداری نمودند<sup>۳</sup>. میرزا علی نقی پس از ورود به پاریس خدمت دولت را موقتاً ترک کرد و به ادامه تحصیلات پژوهشگی پرداخت و پنج سال بعد یعنی بسال ۱۲۷۸ هـ. ق از پاریس به طهران مراجعت نمود<sup>۴</sup> در سفر اول ناصرالدین شاه به خراسان که به تاریخ یکشنبه ۱۵ ذی‌حجہ ۱۲۸۳ اتفاق افتاد میرزا علی نقی به نیابت از طرف پدرش حاج آقا اسمعیل که بواسطه کهولت سن وضعف مزاج از تحمل رنج سفر معذور بود همراه شاه به مشهد مقدس مشرف شد و ضمناً نگارش سفر نامه خراسان

۱ - مخزن الواقعی ص ۶ . ۲ - برای اطلاع از احوالات این اشخاص رجوع کنید

۴ ص ۴۲۹ مخزن الواقعی . ۳ - همان کتاب ص ۵۴ . ۴ - منظمه ناصری جلد ۳ ص ۲۷۶

و مرآت البلدان جلد دوم ص ۲۸۲ .

نیز به عهده او محلول گردید . صاحب ترجمه در این خصوص چنین مینویسد : « این ذره بیمقدار و خانه زاد دولت گردون مدار علی نقی بن اسماعیل که از تفضلات الهی و از عنایات حضرت شاهنشاهی در خاک یای فلک فرسای همایونی بسمت پیشخدمتی و طبابت حضور سرافراز و مفتخر است وهمه اوقات را لیلاً و نهاراً سفرآ و حضراً از سعادت زیارت آستان مهر نشان دور نیست شکرانه این موهبت عظمی را لازم دید که روزنامه این سفر مبارک اثرا را بطور مختصر بنگارد . پس آرزوی خود را بعض عاکفان حضور معدلت دستور رسانیده و اجازه اجرای آن را درخواست نمود . این مطلب مقبول طبع مبارک همایونی آمده مقرر شد که در ثبت این روزنامه تنها به بیان احوال ذات خجسته صفات همایون و وقایع حادثه اکتفا نکند بلکه حتی الامکان مختصراً نیاز تعليمات جفرافیائی یعنی حالت راه و هیئت اراضی و جبال و انهر و قراء و بلادی که مسیر موکب فیروزی کوکب اند بطور اختصار اطلاعی بدهد و این کتاب را بر حسب امر علیه روزنامه حکیم الممالک نام نهدا .... و چون حاج آقا اسماعیل پیشخدمتباشی سلام ، پدر این بنده درگاه شاهنشاهی در این سفر به جهت ضعف مزاج از التزام رکاب همایونی محروم بود بر حسب نیابت ، این غلام قلیان مرصع به پیشگاه تخت اعلی بگذاشت و سلام انعقاد یافت ۲۰.

میرزا علی نقی در ۲۸ ذیحجة ۱۲۸۳ در پاده ازدهستانهای خواربه حکیم الممالک ملقب گردید . خود اورذیل و قایع روز بیست و هشتم چنین مینویسد : « ذات والاصفات همایونی اند کی راحت فرموده و این بنده به خواندن کتاب و عرض احوالات سلاطین هندوستان و حکما و ادبای آن سامان مشغول بود . چون از خواب برخاستند و مزاج مبارک همایون را قرین اعتدال یافند بصراحت طمع منیر مبارک بر آن شدند که موهبتی خاص در حق این ذره بیمقدار و چاک در بارگیتی مدار فرمایند همت ملوکانه مقتضی اعطای لقب حکیم الممالک شد و این خانه زاد سرافتخار به افلاک سوده و در شکر مراحم خسروانه عاجزماند . » ۲۱

مؤلف مرآت البلدان میگوید : « میرزا علی نقی حکیم الممالک ولد حاج آقا اسماعیل پیشخدمتباشی سلام از متعلمهین اول مدرسه است . بعد از چند سال تحصیل علم طب در مدرسه دارالفنون ، درسوارت کیرای مرحوم فرخ خان امین الدوله بسمت نیابت دوم مأمور پاریس گردید . بعد از ورود به پاریس کارهای رسمی خود را کنار گذاشته به تحصیل علم طب پرداخت . بعد از هفت سال اقامت در آن مملکت ودادن امتحانهای متعدد و گرفتن تصدیق از جمیع اطبای فرانسه ، که دکتر و دانشمند در علم طب است ، به ایران مراجعت کرده به نیابت مرحوم والد خود سالها برقرار بود و از اطبای خاصه همایونی محسوب میشد . کتاب سفرنامه خراسان از تألیفات اوست . در جزو وزرای دارالشوری منسلک و بعد از فوت مرحوم حاج آقا اسماعیل به پیشخدمتباشی گری سلام مفتخر و دارای شیونات و امتیازات مخصوص است » ۲۲

نویسنده مرآت البلدان یعنی محمد حسن خان اعتمادالسلطنه که در روزنامه خاطرات خود به دفاتر عدیده آنهم به لحن زننده‌ای از حکیم الممالک مذمت و بدگوئی کرده است در یک مورد دیگر راجع به او چنین مینویسد : « میرزا علی نقی حکیم الممالک از مفاخر ایران است و ما نزد دوران ، سالها در دیار غربت باافشده و رنجها در تحصیل فنون اروپا برده و علم طب ولنت فرانسه و بعضی از شعب فلسفه متعالیه و حکمت متوسطه را کامل ساخته است . امروز علماء و عملاء »

۱- سفرنامه خراسان ص ۶ .

۲- ایضاً ص ۱۴۹ .

۳- همان کتاب ص ۳۴ .

۴- سفرنامه خراسان ص ۶ .

۵- مرآت البلدان جلد دوم ص ۹۷ .

و تجربتاً در هر تیه کبر ای دکترهای اروپا محسوب میگردد و نیز از کمالات و فضایل ایرانی در شعر ثانی خاقانی شیروانی است<sup>۱</sup>

حکیم‌الممالک مورد عنایت مخصوص ناصرالدین شاه بود و اشعاری که شاه به طور فکاهی در وصف او به رشته نظم کشیده مؤید این مدعاست . صاحب ترجمه در ذیل وقایع پنجم شهر ربیع الاول ۱۲۸۴ هینویسد : «میرزا علی خان منشی حضور (بعدها امین‌الدوله) مختار صرزو زاده اردبیل کیوان شکوه را که از بدود حركت موکب منصور همایون در دارالطبائعه اردوجاپ میشد متضمن ورود ارض اقدس و بعضی وقایع و اتفاقات بعرض حضور مبارک رسانده مقبول خاطرمبارک هایونی گشت . بدین تقریب در حضرت خسروانی سخن از نظم و نثر به میان آمد طبع منیر مبارک ملوکانه که محیط هر علم و دارای هر گونه کمال است بدان مایل گشت که این ذره‌بی‌قدار و غلام جان نثاردا مخاطب بفرمایشات علیه فرموده مقرر داشتند ، حکیم ، مدتهاست هیچ شعر نگفته‌ایم و جز صحبت رسمی نداشته‌ایم . هم اکنون خاطرمبارک ما مایل است ببالبداهه قطعه‌ای در حق تو انشاد فرمائیم و بدون تأمل و تخیل این چند شعر را بالبداهه فرمایش فرموده و بدان تقریب نمودند . . . . .

|   |  |
|---|--|
| <p>که به شاگردیت سزد اعمان<br/>ای ارسطو بنزد تو نادان<br/>نکنم بر جهانیان پنهان<br/>زیره گوئی برند در کرمان<br/>روز محشر بگیردت دامان<br/>ندهی فرق گوش از دندان<br/>آنکه بودی به صبح و شب خندان<br/>جای هاون بیاوری سندان<br/>خشکی معده جوئی از ریحان<br/>میکنی شاف بر بنی همدان<br/>واجب است استخاره قرآن<br/>مدد و بخت جوئی از شیطان<br/>داد عمر دو باره اش یزدان<br/>کس نمایند به خطه ایران<br/>شایدار شه نوازد از احسان</p> | <p>ای حکیم‌الممالک سلطان<br/>ای فلاطون ترا کمینه غلام<br/>لیک او صاف حکمت را من<br/>نسخه‌ات راچو میرند به روم<br/>گر بگیری تو نیض بیماری<br/>گر معالج شوی به مسکینی<br/>زعفران در دهی به گریه شود<br/>خواهی از داروئی نمائی سحق<br/>انر ملح خواهی از شکر<br/>صاحب نقل گر بود نجدی<br/>هردوائی که میدهی به مریض<br/>چون به عجز آئی از علاج کسی<br/>گر شفا یافت از تو بیماری<br/>گر توباشی طبیب یک دوشه سال<br/>این چنین بولمعجب فلاطون را</p> |
|---|--|

حاج آقا اسماعیل تا اوآخر ۱۲۸۴ که ناصرالدین شاه<sup>۲</sup> از خراسان به طهران مراجعت نمود در قید حیات بود و اسم او در ردیف هسته بلین دیده میشود<sup>۳</sup> . نویسنده سفرنامه خراسان میگوید : «شاه از دروازه دولت مستقیم به ارک رفت و در تosalار تخت هرمن به سلام نشست و حاج آقا اسماعیل غلستان سلام را به حضور برد<sup>۴</sup> .» از این تاریخ به بعد دیگر در کتب دوره ناصری سخنی از حاج آقا اسماعیل به میان نمی‌آید و معلوم میشود که وی در فاصله کوتاهی بعد از ورود شاه به طهران بدرود زندگی گفته است .

۱- المآثر ص ۱۹۴ . ۲- سفرنامه خراسان صفحات ۲۰۷ نا ۲۷۲ . ۳- ایضاً ص ۴۸۱ . ۴- ایضاً ص ۴۸۲ .

حکیم‌الملک در ۱۳۸۶ که ناصرالدین‌شاه به گیلان رفت ملتزم رکاب<sup>۱</sup> و در ۱۲۸۸ بسمت ناظم دفترخانه منصوب و مأمور گذراندن محاسبات کل و معاملات دیوانی گردید<sup>۲</sup> و چندی بعد انجام این وظایف به آقاعلی آشتیانی ملقب به امین حضور محول شد.<sup>۳</sup> در ۱۲۹۲ به ریاست خیام خانه نظام<sup>۴</sup> و در ۱۲۹۳ به سمت والی بروجرد منصوب گردید<sup>۵</sup> و به اعتبار همین مأموریت بود که از آن تاریخ ببعد او را والی خطاب میکردند. حکیم‌الملک تا ۱۲۹۵ که بروجرد ضمیمه اصفهان و حکمرانی آن‌جا به سایر مشاغل مسعود میرزا ظل‌السلطان افزوده شد در این سمت باقی بود.<sup>۶</sup> در ۱۲۹۶ حاکم عراق شد و به دریافت یك قطعه نشان و یك رشته حمایل سرتیبی از درجه اول سرافراز گردید<sup>۷</sup> و این مأموریت تا سال بعد که عراق هم در قلمرو حکومتهای ظل‌السلطان قرار گرفت بطول انجامید.<sup>۸</sup> در ۱۲۹۸ به ریاست اداره کل معدن منصوب گردید<sup>۹</sup> و در اواخر همان سال از این سمت بر کناروری استاداره نامیرده مجدداً به علی قلی خان مخبر‌الدوله وزیر علوم و اگذار شد.<sup>۱۰</sup> در اوخر رمضان ۱۲۹۸ حکیم‌الملک و چند تن دیگر از درباریان بکلی از خدمات دولتی بر کنار ولی‌یکی دوهفته بعد مورد عفو واقع شدند<sup>۱۱</sup> و وی سال بعد «به خدمت وساطت ابلاغ احکام همایونی به دیوان خانه عدالیه عظمی و مرافت درختم اعمال دیوان خانه مبارکه مأمور شد.<sup>۱۲</sup>

حکیم‌الملک مثل نویسنده روسياه این سطور ظاهر اهل بعضی فعل و افعالات نبوده مضافاً اين‌که علم معاش هم نداشته و همیشه به دولت مدیون و به اصطلاح آن دوره مبلغی «باقي کار» بوده است. اعتماد‌السلطنه در کتاب خلسه او را به این شرح معروفی میکند: «میرزا علی نقی حکیم‌الملک پسر حاج اسماعیل مردی است طبیب و امینی حبیب، رفیقی شفیق و مهربان و نزدیک به دل و خوش زبان. چنانکه در تملق و مداعنه مشهور است و اسمش در طومار خوش‌گویان مذکور برای خدمت‌گذاری هر کسی از اعلی تا ادنی و برای هر خدمت از علیا تا سفلی حاضر است. از جاروکشی تا رتبه امارت و مقام صدارت هرچه به او رجوع شود حرفی ندارد و آن‌کار به وجهی میگذارد. دشمن‌ترین مردم به شخص وی خود اوست، چه از بی‌مبالاتی کارش بقدرتی تودرتواست که با مواجب گزار و دخل کلی هر گز نشده که چیزی داشته باشد: در تحصیل نقود در هر راه می‌دود و هر کاری می‌کند با وجود این اغلب گرسنه و پریشان است و احتیاج اورا به انجام کارهای ناشایسته و امیدار. از بیچارگی برخلاف آداب و رسوم انسانیت راه می‌رود و هر بیوه زن متولی را برای خوردن مال خواستگار است و هر یتیم و بیمار با مکنتی را پدر و پرستار.<sup>۱۳</sup> همین نویسنده در روزنامه خاطرات خود در ذیل وقایع روز یکشنبه بیستم شوال ۱۳۰۲ میگوید: «امین حضور در خدمت شاه شکایت میکرد که حکیم‌الملک حساب بروجرد را نداده است و هفت هزار تومان باقی دارد، شاه در غیاب حکیم تغییر زیاد فرمودند. در این بین حکیم رسید و امین حضور تجدید مطلب کرد. حکیم رو به امین حضور نمود و گفت

- ۱- مرآت‌البلدان جلد سوم ص ۱۳۹ و منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۱۹.
- ۲- ایضاً ص ۱۱۵.
- ۳- المآثر والآثار ص ۲۸.
- ۴- روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه ص ۱۴.
- ۵- منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۴۰.
- ۶- مرآت‌البلدان جلد سوم ص ۳۶۳.
- ۷- منتظم ناصری جلد سوم صفحات ۳۵۴ و ۳۵۶.
- ۸- همان کتاب ص ۳۶۲.
- ۹- ایضاً ص ۳۶۹.
- ۱۰- روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه ص ۱۰۸ و المآثر والآثار ص ۲۰.
- ۱۱- روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه صفحات ۱۱۴ و ۱۲۱.
- ۱۲- منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۷۷.
- ۱۳- عصر بی‌خبری ص ۱۸۶.

تورا به ارواح پدرت ، به جوانی پسرت ، دست از من بکش . امین حضور به شاه عرض کرد آدمی به این جسارت نمیشد . تکلیف من جزا این که عرض کنم چیست و بعد تعظیم کرد و بیرون رفت ، مجدد شاه هر دو را احضار کردند . حکیم‌الملک به شاه عرض کرد این روزها چون شما همن التفات میفرمایید امین حضور پایی من است . امین حضور گفت مرد که چهل هزار تومن از عراق مال دیوان را خوردی و تخفیف گرفتی . هفت هزار تومن از بر و جرد تخفیف گرفتی باز هفت هزار تومن دیگر به دیوان مفرضی . باز روداری حرف میزنی ، شاه که کار را سخت دیدند مجلس را بهم زدند <sup>۱</sup> .

ظاهرآ در همین ایام است که حکیم‌الملک اضطراراً حکیمیه را که از مستجدنات خود او بود به میرزا زین‌العابدین امام جمعه میفرمود تامطاً بایات دولت را بپردازد و <sup>۲</sup> چندی بعد عرضه‌ای به شاه تقدیم و تقاضای مخصوصی که بلا مینماید و شاه ضمن ابراز تفقد و دلجهوی و وعده انعام قول میدهد که گذران او را منظم خواهم کرد . <sup>۳</sup>

حکیم‌الملک در ۱۳۰۶ حاکم گلپایگان و خونسار شد . <sup>۴</sup> گلپایگان و خونسار بسال ۱۳۰۹ ضمیمه اصفهان و حوزه حکومت ظل‌السلطان شد و حکیم‌الملک مجدداً به حکمرانی عراق منصوب گردید . <sup>۵</sup> در اوایل همین سال بیماری و با بروز کرد و ناصر الدین شاه به اتفاق جمعی از رجال و درباریان تهران را به قصد فراهان ترک نمود . دکتر فووریه فرانسوی مینویسد :

قم را پشت سر نهادیم و «بعد از آنکه از قلعه چم به در طرف دست چپ ها قرار داشت گذشتیم کنار قم رود رسیدیم . . . . در میان راه حاکمی سوار بر اسب با یک عده سوار مجلل رسید . چون نزدیک آمد قیافه خوش نمای حکیم‌الملک را شناختم . از این حسن تصادف و از این که یکی از همکاران با محبت و دوست داشتنی خودرا در این جای افاده‌ام کمال مرت بمن دست داد .» <sup>۶</sup> حکیم‌الملک هم در همان ایامی که یحیی خان <sup>۷</sup> در فرانسه تحصیل میکرد در آن جا به تکمیل معلومات مشغول بوده و هردو آنها زبان فرانسه را در کمال خوبی یاد گرفته و از منبع مهر و محبت و مناعت و از خود گذشتگی مخصوص فرانسه بهره‌ای وافی برده‌اند . حکیم‌الملک بعد از بیرون آمدن از مدرسه متوسطه به کار تحصیل طب پرداخته و طبیب بیرون آمده است ولی این هنر چندان به سعادت و اقبال او کمک نکرده چهاگر شاه غیر از طبابت شغل دیگری به او در دربار یا در ولایات رجوع نکرده بود گذران زندگانی او دچار اختلال میشد . با این حال باز هم همه وقت کار او از این بابت خوب نبوده . حکیم‌الملک حالا حاکم ولایتی بود که ما ہاید از آن بگذریم و آمدن او به استقبال شاه از همین بابت است .»

«ظل‌السلطان که به اینجا وارد شد چهار رأس اسب اصیل و مقداری فرش و پارچه سنگین

- ۱ - روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه ص ۴۲۵ .
- ۲ - الامائی و اللائار ص ۸۷ .
- ۳ - روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه ص ۴۹۸ .
- ۴ - ایضاً ص ۷۱۴ و سفرنامه سوم ناصر الدین شاه به فرنگستان ذیل وقایع روز سه شنبه ۱۵ شعبان ۱۳۰۶ .
- ۵ - منتخب التواریخ ص ۴۳۷ و خاطرات اعتماد‌السلطنه ص ۸۹۵ .
- ۶ - یحیی خان پسر میرزا نبی خان قزوینی و برادر حاج میرزا حسین خان سپه‌سالار (مشیرالدوله) که اول معتمد‌الملک لقب داشت و پس از فوت برادرش به مشیرالدوله هلقب گردید .

قیمت و بعضی نفایس دیگر تقدیم پیشگاه پدر خود کرد بعلاوه چند کیسه اشرفی ... حکیم‌الملک که اگر روزگاری چیزی به چنگ او بیفتند از راهی غیر از راههای معمول به ظل‌السلطان است فقط یک تخته قالی سلطان آبادی به شاه پیشکش کرد ولی همین یک تخته قاتی هم به اندازه‌ای بزرگ بود که آنرا به پشت یک شتر بارگرداند و از جهت بافت نیز خالی از اهمیت نبود زیرا که نقش آن از سادگی صنعت قالی در زمانی که آنرا با فته بودند حکایت می‌کرد.<sup>۱</sup>

حکیم‌الملک در این مأموریت به تعمیر و مرمت ابنيه دولتی پرداخت و اقدامات او در این زمینه به اندازه‌ای مورد توجه قرار گرفت که حتی اعتماد‌السلطنه هم که با ارمیانه خوبی نداشت در این مورد چنین نوشته است، «بندگان‌ها می‌یون در ارگ سلطان آباد که از بنای‌ای یوسف‌خان سپهدار است و در زمان فتحعلی‌شاه ساخته شده منزل دارند. بنای‌ای خوبی است حکیم‌الملک هم تعمیر خوبی کرده است.<sup>۲</sup>

بقراریکه در بالا تذکر داده شد حکیم‌الملک بسال ۱۲۸۸ ناظم دفتر استیفا بود واز همان تاریخ برای مطالبه بقاوی‌ای مالیاتی با ظل‌السلطان سروکار پیدا کرد.<sup>۳</sup> اصرار و یافشاری او نسبت به وصول مال دولت به ظل‌السلطان که فرزند ارشاد شاه بود گران می‌آید و هنگاه فرصت می‌شود که در موقع مقتضی ازوی که گناهی جز حسن انجام و ظلیفه نداشت انتقام بگیرد. عرضه‌ای که حکیم‌الملک به شاه نوشته حاکی از این است که ظل‌السلطان در ضمن نقل و انتقال حوزه حکمرانی حکیم‌الملک به قلمرو فرمانفرماei اصفهان یا از پرداخت مطالبات ابواب جمعی سابق او خود داری و یا احیاناً نسبت بوصول واصال آن مشکلاتی ایجاد مینموده است. اینکه متن عریضه حکیم‌الملک به ناصرالدین شاه:

«خداؤند جان ناقابل خانه‌زاد را تصدق خاک پای اقدس همایونت بنماید.  
اقل واحقر خانه‌زادان علی نقی

به جلال قدر خدای تعالیٰ به درجه‌ای شاکر مرحمت‌های شاهنشاهانه هستم و به اندازه‌ای دعا کو که می‌توانم ادعا کنم در عالم دعاگوئی و شکرگذاری اول دعاگوئی قبله عالم هستم و میدانم مسلمان هر کس شاکر تفضلات شاهنشاه با این رافت و رحم نباشد حرام‌زاده است. عرض این عرضه و تمسک به قبله عالم اضطراری است و برای اینست که هر روز به خاک پای مبارک جسارت ننمایم. به عظمت و جلال قدر خدا امروز از خانه زاد مستأصل تر و پریشان تر و بیچاره‌تر و عاجز تر در درخانه نیست. عزت، آبرو و شان همه تمام شد. چهار سال است یکساعات آرام نبوده‌ام و باز هم آسوده نیستم. مطالبات دیوانی هنوز تمام نشده مطالبات هردم که بی اندازه است با دویست نفر عیال به نمک قبله عالم روحنا فداء به نان شب محتجاج هستم. بی پرده عرض کنم سه طلف را که تفضلابه‌غلام و چگی سرافراز فرمودند تو انستم لباسی تهیه کرده به حضور بیاورم.»

«میدانم- قربان خاک پایت‌شوم- همه این بلایا بواسطه نادانی و نفهمی و غرور خودم وارد شده و دخلی باحدی ندارد. هر چه کردم خودم تمام شدم. حالا اینطور شد والله بالله تالله

۱ - سه سال در دربار ایران بقلم دکتر فووریه ترجمه استاد فقید عباس اقبال‌آشتیانی صفحات ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۴ .  
۲ - روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه ص ۹۳۴ .  
۳ - ایضاً ص ۴ .

از جان سیر شدم و به عین از فعل خدا وجود و کرم عام سایه خدا مجال است به هیچ چیز اصلاح حال خانه زاد بشود . در این بیچارگی و بیمصرفی از خاکپای فلک فرسای شاهنشاه انه از دو استدعا یکی را استدعا قبول دارم . شاهنشاه روحنا فداء را به خدا و اولیای خدا و به جان سه فرزند بزرگ که هیچ پادشاهی نداشته قسم میدهم بی‌مالحظه یکی از دو استدعا را به اجابت مقرر فرمائید . استدعا اول محسن خدا ، محسن خدمات پدرم ، محسن تفضل صرف این خانه زادی که آنقدر نادان و احمق و بیمصرف است و آنقدر آسودگی دارد که حواس و هوش هیچ خدمتی برای او نمانده . میل دارید محض آن‌ها تفضل ارجمند باشد و مثل سگ سر از آستان مولای خود بربندار و میان این مردم باشد و اسمی که از تصدق خاکپای مبارک در روی زمین پیدا کرده از میان نرود و بیش از این هفت پنج نشود شاید یک وقتی به کار خدمت شاهنشاه بیاید ».

«حضرت اسعد والاظل السلطان باطنًا و ظاهرًا بیش از همه کس رضای خاطر مبارک را می‌جویند جداً و مخصوصاً از جوانمردی و فتوت و بزرگی و شاه پرستی ایشان بخواهند واسطه و حامی و حافظ و ملیح خانه زاد بشوند و این خانه زاد مرده بی مصرف تمام شده را برای خدمت و دعا گوئی شاهنشاه زنده فرمایند و نام نیکی اضافه نیکنامی‌ها بفرمایند . احیای این غلام بی‌مقدار جز به توسط و من حمت حضرت والا بتوسط احدی فرمی‌تواند شد . بیش قبلاً عالم باید توسط کرد خودشان توسط فرمایند . توسط باید کرد باید خودشان می‌فرمایند تخفیف باید گرفت خودشان بگیرند . ملک باید ضبط کرد خودشان ضبط فرمایند . نان باید داد خودشان بدنهند و از شاهنشاه بخواهند».

والله الملک امداد خانه زاد بدرجه ای گرفتار و مقهور نیست که بوصفت بیاید و کاری بتواند بنماید . آرزو دارم در خانه زادی قبله عالم ، احیا کرده حضرت ظل السلطان روحی فداء باشم . انشاء الله همین قسم که پنج شش سال قبل در خاک یای مبارک به دولتخواهی و خدمتگزاری و بستگی و دعا گوئی حضرت ظل السلطان معروف بودم باز به همان صفت معروف باشم .»

«شق ثانی آن است خدای نخواسته بدبختی به اعلی درجه رسیده باشد و شاهنشاه روحنا فداء بخواهند از خانه زادی که سی و پنج سال است تربیت شده و جانها کنده صرف نظر فرمایند در این صورت هم باز تفضل و ترحم فرمایند امر ملوکانه شر فصورت باید اگر خانه زاد چیزی دارد هر چه هست منقول وغیر منقول مثل اموال یا که مرده از اسیاب نوکری و همه چیز ، دیوانیان و سایر طلب کاران غرما نمایند و خانه زاد را دستخط آزادی بدنهند و حکمی محکم که کسی متعرض نشود و به طهران در گوشه ای نشسته دعا گویی وجود مبارک باشد صبح تا شام چهار نفر مربیض ببیند یک قران دهشته ای از تصدق خاکپای مبارک بگیرد صرف این عیال صغیر و کبیر کند و دعا گو باشد تا تصدق شود . چهار نفر خانه زاد هستند چشمان کور می‌شود در رکاب آقایشان خدمت می‌کنند نان پیدا می‌کنند . خانه زاد هم دیگر صبر و طاقت و تحمل تمام شده یکی از این دو مر حمت مبدول نشود خانه زاد یا باید ناجار قصد جان خود کند یا بطور درویشی فرار نماید و هیچ یک بارحم واسم بزرگ شاهنشاه ارواحه اه فداء مناسبت ندارد . امر امر همایون یا باکشید یا زنده فرمائید الامر القدس الاعلى جهان مطاع مطاع مطاع .»

دستخط ناصر الدین شاه در صدر این عرضه بقرار زیراست :

«ظل السلطان . حکیم الممالک توکر خوب دولت است و عرايضی که کرده است صحیح است بشمای مینویسم که توجه احوال او بشود از هر جهت آسوده باشد .»

۱ - اصل این سند فعلا در تملک دوست فاضل آفای دکتر سیف الله وحدنی نماینده مجلس شورای اسلامی و مدیر مجله وحدت میباشد .

ناگفته نماند که ظل‌السلطان حیات خودرا مدیون حکیم‌الممالک بود زیرا در ۱۳۰۵ که به طهران احضار واز فرما نفرمائی هفده ولایت جنوب و مغرب ایران منفصل گردید و فقط اصفهان برای او باقی‌ماندزه ناصرالدین‌شاهرابقدوری نسبت به او مشوب کرده بودند که قصد جان اوراداشت و حکیم‌الممالک مانع شد که شاه قاجار دست به خون پسر بیالاید . میرزا حسن‌جابری انصاری میگوید : «شاهرای چنان متغیر کرده بودند که یکروز که ظل‌السلطان به دربار حاضر میشود شاه تفنگ میکشد که اورا هدف‌گلوه قرار دهد ولی حکیم‌الممالک والی مانع میشود .»<sup>۱</sup>

حکیم‌الممالک اصولاً مردی رُوف و مهربان بود وهم‌واره آتش خشم شاه را نسبت به منضوبین فرو می‌نشانید . آقای احمدعلی مورخ‌الدوله سپهر نواذه دختری حکیم‌الممالک تحت عنوان «جدال مدرس با ناصرالملک» مینویسد : «ناصرالملک با ملاحظت دست روی شانه من نهاده گفت شما مثل فرزند من هستید . اجداد شما بایران من دوست بودند . پدر مادر شما مرحوم حکیم‌الممالک در حضور ناصرالدین‌شاهر ازمن حمایت کرد .»<sup>۲</sup>

حکیم‌الممالک جون تحصیل کرده و اروپا دیده بود از بیان حقایق امتناعی نداشت و همیشه اوقات در حضور شاه بالصراحه مکنونات ضمیر خود را آشکار می‌ساخت . مستر بنیامین اولین سفیر کشورهای متحده امریکای شمالی در ایران که از ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۵ میلادی بسمت وزیر مختار در دربار ناصرالدین‌شاهر انجام وظیفه کرده است ضمن معرفی رجال دوره ناصری راجع به او چنین مینویسد : «هیکویند یک روز تا بستان که شاه در قصر سلطنت آباد در جاده خود با درباریان بطور خودمانی صحبت میکرد ناگهان از آنان پرسید چرا انوشیروان را عادل لقب داده‌اند ؟ از حاضران کسی را یارای جواب دادن نبود و سرانجام بعد از اصرار و ابرام شاه و فقط حکیم‌الممالک به پاسخ گوئی مبادرت و عرض کرد قربان انوشیروان را از آن جهت عادل لقب داده‌اند که عادل بود . شاه گفت پس ناصرالدین‌شاهر عادل نیست ؟ باز همه سکوت نمودند و فقط حکیم‌الممالک با ایما و اشاره مشتهای خود را باز کرد و شانه‌های خود را بالا انداحت و ابروان خود را به نشانه تحقیر درهم کشید .»<sup>۳</sup>

دومین دوره حکمرانی حکیم‌الممالک در عراق یکسال بیشتر دوام نکرد و در ۱۳۱۰ حبیب‌الله‌خان ساعد الدوله بحکمرانی عراق منصب گردید .<sup>۴</sup> ۳ وی مدتی باز بیکار ماند تا سال ۱۳۱۲ که ناگزین در منزل میرزا علی‌اصغر‌خان امین‌السلطان متحصّن شد .<sup>۵</sup> تھمن اوجندر روزی بیشتر بطول نینجامید که مجدداً مورد تقدّم قرار گرفت و پیوسته افتخار منادمت داشت . ناصر‌الدین‌شاهر صبح‌گاهان یکی از روزهای پائیز سال ۱۲۶۹ هـ ش. مطابق با ۱۳۱۲ (چهارم نوامبر ۱۸۹۰) شانزده سال پس از گشایش مدرسه دخترانه امریکائیها به معیت عده‌ای سر زده به مدرسه می‌رود و یکی از دخترها را پای تخته می‌خواند تا از او امتحان کند . اما دختر از هیبت شاه دستش از نوشتن و زبانش از گفتن باز می‌ماند . شاه گنج را از دختر گرفته این کلمات را روی تخته مینویسد ، حکیم‌الممالک اینجا تشریف آوردند ، و بعد در زین با الفبای لاتین مینویسد ، حکیم‌الممالک.<sup>۶</sup>

## ناتمام

- 
- ۱ - تاریخ‌ری و اصفهان ص ۳۰۲ . ۲ - بیست و یکمین سالنامه روزنامه‌دنیا ص ۲۱۰ .
  - ۳ - منتخب التواریخ ص ۱۱۳ . ۴ - روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه ص ۱۱۳۵ .
  - ۵ - نقل از مقاله استاد فقید عباس اقبال آشتیانی راجع به روابط ایران و امریکا مندرج در شماره نهم مورخ آذر (۱۳۲۸) اطلاعات ماهانه .

ترجمه احمد راد

## درسی که از دوستی آموختم

نوشته: ه.الیس، روزنامه نگار معروف

تازه سنت از بیست گذشته بود و در دبستانی آموزگار بودم. بایکی از همکاران به نام براملی در عمارت مشترکی منزل داشتیم. او از من تا حدی مسن تر بود و هیچگونه تماس منافعی با یکدیگر نداشتیم. به اقتضای همسایگی اگر تصادفاً، صبح موقع بیرون آمدن از اطاق، بایکدیگر برمی خوردیم مراسم ادب بجای می آوردیم و با گرمی سلام و علمیکی رد و بدل کرده روز بخیری می گفتیم؛ یا هنگام شب چنانچه در آستانه خانه ملاقاتی دست می داد از وضع هوا صحبت می داشتیم. این روابط بی ریا یکی دوهفته با کمال صفا برقرار بود، بعد ایک نوع سردی جانشین آن شد. ابتدا براملی سلام و تعارف شد رابه جنباییدن سرمهحدود ساخت، و طولی نکشید که راه خود را کج می کرد تا باهم رو برونشویم.

یکی دوبار که ناگهان برخوردی پیش آمد متوجه شدم باشتاب خود را به درون اطاق می رساند تا بطور کلی از ملاقات با من اجتناب کرده باشد. کم کم این تخم کینه جوانه زده باورشده. عده‌ای از آموزگاران طرفدار من شدند و جمعی از براملی طرفداری می کردند. چند نفر هم که بی طرف مانده بودند به هیزم کشی پرداخته باسخن چینی و نمایی آتش اختلاف را دامن می زدند.

پس از مدت کوتاهی افق زندگی را تیره و تاریاقتم وجود براملی برای من سو همان روح شده بود. روزی بایکی از دوستان مخلص در دل کرده گفت: — کارها بداجا نکشید که به هیچ رونمی تو انم این وضع را تحمّل کنم. آنچه مرا بیشتر عذاب می دهد آنست که کوچکترین علتی برای این دشمنی بفکرم نمی رسد. دوستم گفت: — در این صورت چرا قضیه را روشن نمی کنی؟ برو خود اورا بیین.

فریادزدم : - چه کفتی ، بروم اورا بینم ؟

القاء این فکر از طرف او به نظرم عجیب آمد ، به دیدار کسی بروم که با او یك کلمه حرف نمی زنم ، دیدن کردن از دشمنی منفور عجیب نیست !

معهذا پند دوستم را بگوش گرفتم ، بادلی پر کینه وحالی برافروخته به اطاق دشمنم ، براملی ، وارد شده با نگ زدم : - آهای براملی ! آیا ممکن است صاف و پوست کنده به من بگوئی موجب دشمنی تو با من چیست ؟

گفت : - عجب شما هستید ؟

لحظه‌ای رو بروی هم بسکوت خفغان آوری گذشت . سپس قلمش را بگوش‌های افکند و با آهنگ غضب آلو دی گفت : - همینجا بمان

و باشتاب از اطاق بیرون رفت . آنگاه اول خشن خش در حمام شنیده شد و بعد صدای شرشر و فشن فش آب بگوش رسید . لحظه‌ای بعد بر گشته فریادزد : - این بلائی است که تو هر شب بر من نازل می کنی . شبی نیست که توبارا - انداختن این دستگاه لعنتی مرا از خواب نپرانی .

پس معلوم شد ریشه بعض دلتنه‌گی او و تنها اعمال ناساز گاری ما در مدتی دراز این موضوع جزوی بوده . کم کم در گله گزاری از دoso باز شد و گناهان بچگانه دو طرف آشکار گردید . چند دقیقه بعد ما با هم دوست صمیمی شدیم ...

از این قضیّه ساده من پندی آموختم که پیوسته در زندگانی بکار می بندم . چند سال بعد اختلاف حسابی میان من و مالک خانه‌ام پیداشد و مکاتبات تندی رد و بدل کردیم ، کم کم به نظر من چنان آمد که طرف آدمی نیست که بتوان دوستانه با او کنار آمد . ماهر گز یکدیگر راندیده بودیم ، اما از لحن نامه‌ها اور اشخاصی سخت ، بی گذشت و متقلب می باقیم . در زهن خویش اور امردی شکم گنده گردن کلفت ، باقیافه‌ای شوم و چشمانی حیله گر تصور کرده بودم . عزم جزم کردم که برای حل اختلاف به وکیلی مراجعه کنم . ناگاه به یاد واقعه براملی افتادم و ، بدون اینکه چندان امیدی به حل قضیه داشته باشم ، تصمیم گرفتم بروم این غول بی شاخ ودم را بینم .

در هنگام ملاقات ، بر عکس آنچه می‌اندیشیدم ، خود را با مرد ظریف عینکی ، رنگ پریله نرمی رو برو دیدم . در مدت نیم ساعت اختلافات مارفع شد و حساب واریز گردید . پیش از آن که اورا ترک گویم چیزی گفت که مایه تعجب من شد :

- خوب شد شمارا دیدم ، وقتی خبر ورود شما را دادند واقعات کان خوردم . پیش خود شمارا مردی گردن کافته شکم گنده بدقيافه‌ای تصور می‌کردم .  
من اضافه کردم : - لابد با چشماني حيله گر ؟  
گفت : - آری همين طور است .

نجابت فطری او موجب شد که از اين اعتراف خود شرمنده شود . چند لحظه بعد که از هم جدا شدیم ، دو مرد کوچک اندام و نرم خو که از اشتباه خود سرخ شده بودیم با کمال صمیمیت دست یکدیگر را فشردیم .

عجب اين است که همه ما میل داریم دلتنگی‌های خود را با همه کس در میان گذاریم ، جز با آنکه موضوع بدو مربوط است . شاهد این مدعای خاطره‌ای است که من از زمان جنگ دارم .

درستاد کارمی کردم ، زمانی دریافتیم بعضی از امور که قاعدة به عهده من محول است ، افسر مافوق انجام می‌دهد . با خود اندیشیدم : « معلوم می‌شود به لیاقت من اعتماد ندارند ». این پندار عقده و بارگرانی بر دل من شده بود . احساس حقارت می‌کردم و اين روش خلاف تربیت را با همه افسران وابسته به ستاد در میان گذاشته از وضع خود گله و شکایت می‌کردم . عزت نفس خود را که دارم دیدم . تقاضا داشتم شغل دیگری به من رجوع شود تا از سر شکستگی آسوده شوم . این خبر به سر هنگ ، افسر مافوق ، رسید . حیرت زده گفت من خواستم ، چون کار او سنگین است ، با او کمکی شده باشد . اگر او میل دارد خودش همه کارها را انجام دهد ، چه بهتر از این ، مایه کمال خرسندی من خواهد شد .

خيال مآسوده شد و تمام کارهای مربوط به من محول گردید . اما باید با کمال شرمندگی اعتراف کنم که کمی بعد مجبور شدم به سر هنگ مراجعت کرده خواهش

کنم که چون کارم بسیار سنگین شده، مانند سابق قسمتی از کارها را خود او انجام دهد.

درنه مورد ازده پیشامد ناهنجار کافیست که بروید شخصی را که مایه نگرانی خود می‌پندازید بیینید، تمام توجه شوید آنچنان که اورا حیوانی درنه می‌پنداشتید نیست و بدیهای او به آن اندازه نیست که درنه خود تصور کرده‌اید. ممکن است دریک مورد هم قضیه برخلاف این باشد. چنین موردی هم برای من پیش آمده: وقتی در مؤسسه‌ای کارمی کردم، احساس کردم که کارفرما نسبت به من حسن نظری ندارد و برای من ارزشی قائل نیست. به روش معمول خود برای روشن کردن قضیه به ملاقات او رفتم. دریافتمن واقعاً همین‌طور است و به چوچه هم حاضر نیست از عقیده خود دست بردارد.

باور کنید، حتی در چنین موردی هم. باز پند فوق ارزش خود را از دست نمی‌دهد. زیرا شخص متوجه می‌شود که با چه نظر به او می‌نگرند و عملت عدم رضایت چیست. اگر ممکن است خود را بادستگاه مناسب می‌سازد و اگر خود را محقق می‌داند و حریف را جوچ، راه‌بیگری در پیش می‌گیرد و در هر حال از تشویش و اخطراب بیرون می‌آید.

### مشنّاث معجمی

به خط و به تصحیح استاد محمد جعفر شیرازی کر اور شده و در آغاز سال ۱۳۴۷ چاپ می‌شود. ان شاء الله.

## کرامت رعنا حسینی (شیراز) نسخه‌ای کهن از ترجمهٔ تفسیر طبری

یکی از خانواده‌های بزرگ ایرانی که در افراشتن و شکوفایی تمدن ماسهم بسزائی دارند خانواده وصال است که نه تنها موجد صدها آثار هنری و ادبی هستند، بلکه سعی و همت آنها در حفظ آثار هنری و خطی هم مشکور است. این دقیقه را کسی دریابد که مجموعه جناب آقای دکتر نورانی وصال استاد دانشگاه پهلوی را دیده باشد، بحق اعجاب و تحسین هر یمندگانی را برخواهد انگیخت و بی اختیار درود براین خاندان دانشی نثار خواهد کرد.

یکی از آن نفایس که سالها مشتاق زیارت شدند قسمت دوم جلد چهارم و قسمت اول جلد پنجم ترجمهٔ تفسیر طبری بود که استاد شاگرد پروری کردند ساعتی آنرا در اختیار گذاشتند. بحق این نسخه یکی از نفایس ترین و قدیمی ترین کتابهای فارسی در جهان است و اصالت آن چنان است که آقای یغمائی با بد در تجدید چاپ ترجمه و تفسیر طبری این نسخه را متن اصلی قرار دهند.

باری، این نسخهٔ نفیس با دلائلی که در ذیل ایراد خواهیم کرد از نیمه اول قرن ششم فراتر نمی‌رود بقطعی بزرگ (۲۲ × ۳۳ سانتی‌متر) با خط نسخ قدیم بسیار خوانا بدرشتی حروف ۳۰ پنť تا ۴۸ پنť چاپخانه نوشته شده هر صفحه‌اش دارای ۱۵۰ سطر است. کاغذ آن شکری ضخیم و شکننده و دارای تذهیب و سر لوحه‌های طلا اندازی شده بخط کوفی می‌باشد، و در حاشیه ترنج‌های و تزییناتی ترسیم شده. آغاز آن چنین است:

«کفت عزوجل: هل اتی علی الامان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكورة». کفت تا از کل آنجا افکنده بود بجهل سال بکار نیامد بهیج جیز، وجودن جان با او گفت کشت آنگه مردم کشت بس کفتندی صاد آفریدن صورت مردم است، کروهی کفتند این صاد صفتی است از صفت‌ها خدای عزوجل کار صادق است. و این قصه دراز است و بسورة فاتحة الكتاب کفته آمد بتمامی و بشرح و تفسیر و آن قدر اینجا بسنده است والحمد لله رب العالمين ...».

و انجام آن به آیات ۱۸۱ تا ۱۷۷ از سوره الشعرا و ترجمه‌های آنها ختم می‌شود، که با واقع برابر است با صفحات ۹۷۱ تا ۱۱۷۳ ترجمه و تفسیر طبری که به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی منتشر شده است.

اوراق این کتاب شریف در صحافی مشوش شده. اما قدمت کتاب را در اولین نظر جنس کاغذ و مرکب قهقهه‌ای را که آن آشکار می‌سازد و سپس که به تحقیق بنگریم از رسم الخط کتاب در خواهیم یافت که بر سرمه قدیم حروف «پ، ج، ژ» را بیک نقطه نوشته و کاف را بیک طره، ذال پارسی در تمام جا منقوط است، حرف «ی» مفرد و آخر را دو نقطه در زیر گذاشته، و غالباً میم‌های مفرد را مرخم نوشته. کلمات «به، که، چه» را بدون «ه» و بكلمة بعد چسبانده، واژه‌مهمنتر دارای لغات و ترکیبات سره و باملای قدیم است. دقایق و اصالت این نسخه آنگاه دانسته شود که مقایسه‌ای بین این نسخه و نسخه‌ای که بتصحیح حبیب یغمائی منتشر شده بعمل آید، بهمین جهت

من مقایسه‌ای باختصار بین صفحات ۱۰۶۸ تا ۱۰۶۶ چاپ حبیب یغمائی، و صفحات ۲۵۳ تا ۲۵۱ نسخه خطی کردم، که خود حسن ختمی است.

نسخه خطی آقای دکتر نورانی وصال

نسخه چاپی بااهتمام حبیب یغمائی

## ترجمه سوره الحج وقصه

واما ين سورة الحج مدینی است، وبمدینه فرو آمده است بذان وقت کیغامبر صلی الله علیه وسلم - هجرت کرده بود، وبمدینه آمده بود و یاران او هنوز برخی بحسبه بودند، ازانک خبر آمد که بیغامبر صلی الله علیه - هجرت کرد وبمدینه آمد. بس آنکه [۲۵۱] ملک بحسبه ایشان را کسی کرد با کرامتها. وملک بحسبه خود بنهان بیغامبر گرویده بود بر مسلمانی مرد و پیغامبر بروی نماز کرد، و جبریل علیه السلام - حجاب برداشت تا پیامبر او را بدید مرد و بر تخت خوابیده، پس یاران را بگفت و بروی نماز کردند.

جبن ئل برده بنداشت میان او و میان بیغامبر تا او را بدید بر تخت خوابیده، و مر یاران را بگفت وهمه برآونماز کردند. واین علامتی بود از علامتها نبوت، ومعجزه بود از معجزانها او بیغامبر ما را صلی الله علیه چنین نشانیه باسیار بود هم از بیش از مادر بزاد تا بحسبه تا بر نجاشی نماز کرد از بس وحی بود و از هجرت.

واما سبب معجزه دیگر [۲۵۲] ملک عجم پرویز بن هرمز بیغامبر صلی الله علیه - سوی او نامه فرستاد، و بدان نامه اندر نبشت: اسلام تسلیم من عذاب الله کفت: مسلمان شوتابری وسلامت یابی از عذاب خدای عزوجل. و بر عنوان نامه نبشت: من محمد بن عبدالله رسول الله الی پرویز ملک العجم جون نامه‌ی بیغامبر بدوسیذ بعنوان نامه نگاه کرد، نام بیغامبر علیه السلام بیش از نام خوبی دید نبسته برویز را از آن اندوه آمد و گفت: این مرد کیست کنام خوبی بیش از نام من نبسته بر عنوان و آن نامه را بینداخت، و نامه‌ی نبشت سوی باذان ملک یعنی، و

## تفسیر سوره الحج

واین سوره الحج مدینه است وبمدینه فرو آمده است و بیاران بحسبه مانده بودند، هر آنک کریخته بودند از مکه و بحسبه شده بودند و آنجا مانده بودند تا خبر آمدن پیغامبر آمد کوی هجرت کرده وبمدینه آمد. آنگاه ملک ایشان را کسی کرد با کرامتها. وملک بحسبه خود بنهان بیغامبر گرویده بود بر مسلمانی مرد و پیغامبر بروی نماز کرد، و جبریل علیه السلام - حجاب برداشت تا پیامبر او را بدید مرد و بر تخت خوابیده، پس یاران را بگفت و بروی نماز کردند.

واما پرویز بن هرمز را پیامبر نامه کرد و گفت، اسلام تسلیم من عذاب الله. وی چون نامه بدید بعنوان نگاه کرد بر عنوان نام بیغامبر از پیش بود و آن پرویز ازد گرسو. پرویز رازان اندوه آمد و گفت این کیست که نام خوبی بیش از نام من کردست. پس نامه کرد سوی بادان ملک یعنی، و گفت باید که این مرد را که بیشتر اندر دعوی پیامبری می کند کس فرست تا اورا سوی من آرند و تو خود او را بdest کسهای خود بفرست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
أَوْسُرْ خَشْبَنْ آنْشَتْ مَلَكَنْ خَلَائِقَ  
فَهُنَّ خَبِيْرُ الْمَوْتِ وَلَفَهُ عَلَيْهِ كُلُّ

وَ زَفَرَةُ حَسْنَ مَرَادَرَا دَاوَسْ بَنْ مُحَمَّدَ

بَيْنَ قَلَبِيْنِ وَأَنَّ السَّاعَةَ

جَزِيْرَى تُواشَتْ دَوَكَهُ رَشْبَيْزَ

بَيْتَهُ كَلَبَتْ فَهَوَأَ وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ

آمِدَنْ خَشْبَنْ بَناشَنْ كَلَهَارَدَزَ دَوَكَهَارَدَزَ

فِي الْفَيْوَرِ وَمِنَ النَّاسِ

كَلَهَارَدَزَ كَلَهَارَدَزَ

ماند وازدسا زین موسی علیه الهم مناجا رفت  
واین قصه بی مناجات موسی علیه الهم در ازش و لیسو  
البفره کفته آمد فا آبت فروند کز لداند فسیر  
این آبت کنزا بی کفت عز و جل و هعل اپی کجایش  
موسی ادرانارا افقال الاحله امکن تو را اینی دشت نارا  
والسلم و باز کنثیتم فرآن



دورسول بفرستاد با آن نامه و گفت کس خویش  
را بفرست بنزدیک این مرد کبز مین یشرب  
است و دعوی بیغامبری همی کند [۲۵۳] و او  
را بنزدیک خویش آر و بدست کس خویش او  
رابنzdیک من فرست.

در پایان باید بگویم که برای من بسی مبهات است که استاد ارجمند جناب آفای دکتر نورانی وصال اجازه فرمودند حجاب گمنامی را ازین اثر نفیس بردارم ، و من بدینوسیله از لطف ایشان سپاسگزاری می نمایم .

## گران - علی اصغر کشاورز

### بکیشی آیند و بجیشی روند

روزی عبور کرد زبازار ، با یزید  
در دکه چند هر غک بریان پخته دید  
هر مرغ گشت زنده و بر جانبی پرید  
هر کس برای کسب تبرک سویش دوید  
هر کو رسید قطعه از جامه اش درید  
چون گشته بود عجب و تکبر در او پدید  
شاشید رو بقیله و خلقی بر او شهید  
تا با یزید ماند در انجاییکه وحید  
گفتا بدا بحال مرادی که همنهش  
گردد روان بکیش و بجیشی رود مرید

## یادی از دوران تحصیلی

در سال های ۱۳۰۵ - ۱۳۰۰ شمسی که محصلی مسکین در دارالعلمين عالی مرکزی بودم ، مرحوم میرزا عبدالعظيم خان قریب معلم فارسی بود ، و محصلین را راهنمایی می فرمود که به سبک گلستان سعدی بنویسند ! وقتی این بیت را موضوع انشاء تعیین فرمود :

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند بجهائی رسیده اند  
از ندادانی ، و غرور جهالت و جوانی ، به تفتنن ، به سبک گلستان داستانی  
پرداختم که نتیجه ای برخلاف مقصود استاد می بخشید . اینک آن داستان را در مجله  
ایرانشهر بر لین یافتم ( سال چهارم ، شماره مهرماه ۱۳۰۵ شمسی صفحه ۴۳۵ ) -  
با تأسف و دریغ ، هم بدان عبارات نخستین نقل شد که یادگاری از آن دوره است ، حکایت  
هائی دیگر نیز به همین نمط نوشته شده که بحمد الله مسوده هایش از میان رفته ، تنها  
یکی یا دو تا در مجله ارمنان چاپ شده است .

### حکایت

او ان جوانی که در ری روزگارم به تحریل می گذشت ، به سعادت مصاحبت  
پیری کامل نائل شدم که سرد و گرم جهان چشیده بود و دست از صحبت جهانیان  
کشیده .

ز دشمنان چه تمنای دوستی ، زیرا  
ز دوستان بجز از دشمنی نمی بینی  
به مردمان چو نماندست هر دمی ، آن به

بساط صحبت اغیار و یار بر چینی  
در ضمن سخنان دلپسند ، و نصائح سودمند بمناسبت حکایت کرد که اهل  
سمرنقدم ، و یکی از بزرگان آنجا را یگانه فرزند . در عنفوان شباب ، سودای  
شهرت و نام و هوں جاه و مقام برآنم داشت که عزم سفر کنم و ترک دیار و پدر  
که گفته اند :

پای بر بخت خویشتن زده است آن که یاک جای پای بند بود  
 بايدش ذهن سفر دیدن هر که میخواهد ارجمند بود  
 مرد هرگز نترسد از سختی اکرش همتی بلند بود  
 پدرم چون از راز مسافرت که آغاز مفارقت بود آگهی یافت به نصیحتم گفت:  
 ای فرزند فریفته خیال خام و شیفته مقام و نام هشو که خدنگ را صدین شهرت  
 بیشتر به سنگ آید و دامن مقصودشان کمتر به چنگ . مساعدت روزگار را با  
 مجهادت و موافقت تقدیر را با مقاومت جلب نتوان کرد . بساکسان که دارای عزمی  
 رزین بوذه اند و فکری متین ، چون فلک به کامشان نگشته نامشان نمانده ، و آنان که  
 نادر آسا تدبیرشان موافق تقدیر افتاده معدودند و مشمول التادر کالمعدوم . تشتبه  
 حواس را برآساش افکار و غربت را بر دیار اختیار مکن که حکما کفته اند :  
 به امید سعادت مجھول ترک نعمت معلوم نتوان کرد .

برای وسعت کشور ، برای سطوت نام  
 شنیدم آن که سفر خواست کرد شاه اپیر  
 وزیر گفت که : « شاه شهان چه خواهد کرد  
 از آن سپس که بالاد جهان کند تسخیر ؟ »

بگفت شاه که « خواهیم زیست خرم و شاد . »  
 « توان به خرمی اکنون بزیست » گفت وزیر .

« چه مانع است که شادی کنی و خوش باشی  
 که گفت ساده مخواه و که گفت باده مگیر ؟ »

شنیدم آن که نپذرفت و رفت و گشت هلاک  
 که خود موافق تدبیر او نبد تقدیر  
 گفتم : ای پدر گردش آسمان را با اعمال فرزندان زمین ارتباطی نیست ،  
 و قضا و قدر را با افکار ابناء بشر اصطکاکی نه .

سیاه بختی خود از سپهر مینائی  
 به زرد چهره میفسان سر شکسر خو ، مدان  
 امیدواری و جدیت و شکیبائی رسی به آرزوی خویشتن اگر داری

بزرگان جهان تنها به نیروی عزم و توان از پستی به بلندی رسیده‌اند و از خواری بهار جمندی، تواریخ ملوک از مفاخر این کروه مشحون است، و تصانیف ارباب ادب از محسان این صفت مملو، دانایان در تولید این حس<sup>۱</sup> تا حد<sup>۲</sup> راه مبالغه پیموده‌اند که فرموده‌اند: «طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد». یکی از حکماء ایطالیا گوید: «غصب و عذاب خداوند برای کسانی است که در دنیا نه در خور نفرین بوده‌اند، و نه شایسته آفرین!»

در مرتبه باید هر د چون چرخ برین باشد

ور دست نداد این قدر در زیر زمین باشد

در مذهب من بدنام، بهتر بود از گمنام

جبهیل امین ار نیست شیطان لعین باشد

بالجمله چون مفتون خیال خود بودم و منکر بخت و اقبال، پند کار آزموده پدر را نشنیدم و پس از چندین سال سختی و بدبختی دیدم آنچه هو بینی.

آزمودم به سالیان دراز آزمود آنچه شاعر شیراز:

«بخت و دولت به کار دانی نیست جز بتایید آسمانی نیست»

«او فتاده است در جهان بسیار بی تمیز ارجمند و عاقل خوار»

ای بسا تند فهم دانشمند که به پستی فقد ز جاه بلند

وی بسا بی شعور بی سروپای به بلندی ز پستی آرد جای

## ابوالقاسم حالت

### كتاب

كتابي ديدم اندر کهنگي طاق  
به کنج طاق نسيان او قتاده  
نشسته گرد زشتی بر رخ وی  
خود اندر کنج تنهای نشسته  
نه از لامش نشان مانده نه از کاف  
چو عاشق سینه‌ای صد چاک دارد  
نه پایانی در آن دیدم نه آغاز  
کنار افکندم وزو در گذشت  
بسی درهم شد و رنجید از من  
بگفتا با زبان بی زبانی :  
که با نیکان بدی کردن نه نیکوست  
تو از دانا گریزی من ز نادان  
من از ظلمت کنم دوری تو اذنور  
که دین قدری ندارد پیش بیدین  
نداند قدر زد را غیر زدگر  
که از جاه من آگاهی نداری  
انیس و مونسی پشت و پناهی  
چو آموزنده‌ای دانا و دلسوز  
زبانم بی سخن اما سخنور  
که گرد جهل میرفتم ز جانها  
ز جسم کاست تا بر جانت افزود  
ترا کردیم نو خود کهنه گشته  
چو ما گنجینه اسرار گشته  
شدی آگه ز هر پست و بلندی  
که از ما داری اکنون هر چه داری

بشکر آنکه آخر گشته استاد  
میر استادی ماراهم از یاد

شبی در بین کاغذ‌ها و اوراق  
چو من از چشم دوران او قتاده  
شده هنگامه زیبائیش طی  
در خود بر رخ خواننده بسته  
ز بس افتاده اندر دست صحاف  
چو محنت دیده برس رخاک دارد  
چو بهر خواندن از هم کردمش باز  
بهم یکباره او را در نوشتم  
چو آنسان بیوفائی دید از من  
مرا در گوش هوش آن یار جانی  
بدی با من مکن اینگونه ایدوست  
اگر باشیم ما از هم گریزان  
اگر باشیم ما از یکدگر دور  
چه خواهم بود پیشتر بهتر از این؟  
هنر را فیست خواهان جز هنرور  
تو حق داری اگر خوارم شماری  
مرا هم بود روزی عزو جاهی  
شدم یک عمر بهر هر نواموز  
تنم بی روح بود و روح پرور  
همی رفتند گرد از چهرم آنها  
مرا دوران تعلیم تو فرسود  
مپندار از نوی بی جا گذشتیم  
از آن روزی که با ما یار گشته  
خبر دادیم از هر چون و چندی  
برو در مامبین دیگر بخواری

وفیات معاصران

## صادق نشأت



روزهای چارشنبه باعده‌ای از دوستان در جلسه‌ای ادبی صرف غذامی شود: احمد آرام، احمد راد، محیط طباطبائی، حاج مظہری، دکتر شهیدی، دکتر سیدعلی موسوی بهبهانی، صادق نشأت و گاهی هم دیگران.

روز ۲۵ بهمن ۱۳۴۶ علی الرسم اصحاب چارشنبه باهم بودیم. دو سه ساعت بعد از ظهر مجلس انس

کسته گشت و پندریج هر کس پی کار خویشتن شد.

روزنامه اطلاعات خبرداد که همان روز چارشنبه صادق نشأت در گذشته است، معلوم شد یکی دو ساعت بعد از اجتماع دوستان این اتفاق افتاده است. و نحن اقرب الیه من حبل الورید.

سید صادق نشأت عضو وزارت فرهنگ و آموزش بود. سال‌ها سرپرستی مدارس ایرانیان را در عراق داشت. از سال ۱۳۲۰ در دانشگاه قاهره زبان فارسی را تدریس می‌کرد و با همکاری دانشمندان مصری بعضی از آثار ادبی ایران را به عربی ترجمه می‌فرمود. (چون تاریخ یهقی) چند سال پیش از مصر به ایران باز گشت و در دانشگاه بتدریس اشتغال جست. تألیفات او از فارسی و عربی مجلداتی است که غالباً بچاپ رسیده.

مرحوم نشأت مردی کارکشته و جهان دیده و آزموده و قانع و خوش محضر و سازگار و بر دبار بود. خانمی مهر بان و دلسوز و فاضله داشت که بانو قمر خانم نشأت نویسنده مقالات «دوازده سال در قاهره» است. فرزندانی تحصیل کرده و مؤدب برآورده که همه دانشمندان و برای جامعه مفیدند. عمرش هم به حد کمال رسید یعنی هفتاد و اند (هر چند ده پانزده سالی زود مرد). از همه این توفیق‌ها برتر مرگش را باید شمرد که ناگاه و بی خبر و بی هیچ انتظار اتفاق افتاد، نه برای معالجه بدین سوی و آنسوی دوید، و نه در بستر بیمارستان افتاد، و نه گرفتار دستورهای طبیبان شد، و نه رنج جانکاه عمل و بیهوشی را تحمل کرد...

خواش آن که او مرد یکبار گی که کس را نباشد به دوبار مرگ خداوندش بی‌امرزاد، گرچه آمر زیده است. بعد از مرگش هم جناب تیمسار آقا اولی که خداوند تعالی سایه مبارکش را مستدام دارد. در مزار ظهیرالدوله مدفونش ساخت و مجلس ترحیمی مجلل در خانقاہ صفی تشکیل فرمود که همه بزرگان و دانشمندان و استادان و چاگردان آن مرحوم در آن مجلس حضور یافتند و فاتحه خواندند. اللهم اجعل عوائب امورنا خيرا.

## دکتر مهدی بیانی



دکتر مهدی بیانی استاد دانشگاه طهران بود و رئیس کتابخانه سلطنتی . وی سابقاً عضویت وزارت فرهنگ و اسناد را بود و در کتابخانه ملی را داشت . در کتابخانه ملی شناسی و خط شناسی، بتدریج مهارت نمایانید و در این زمینه مشارکیه بالبنان . خودش هم روشن و خوانامی نوشت . دکتر بیانی از رجال ادب خود ساخته موقع شناس موفق بود . از نظر مادی و مالی کامیابی داشت ، و در آموزهای دولتی بیشتر ممکن ارجمند دنیا را سیر و سیاحت کرد . تألیفاتی هم که از او بیانیگار مانده در حد خود با ارزش است و مورد استفاده .

دکتر مهدی بیانی در سال ۱۳۲۶ هجری متولد شده ، چون وفات وی در سال ۱۳۸۷ هجری اتفاق افتاد در حدود شصت سال شمسی عمر کرده است . عمری نسبتاً کوتاه و پر محصول . چون در فن خود ممارست و تجربت یافته بود ، و از نظر اخلاقی هم در تزکیه خویش اهتمام داشت درین بود که باین زودی بیورد .

در سال‌های اخیر به مناسبت مقابله فرمایی مطبعی ترجمه و تفسیر طبری با نسخه اصلی، هفته‌ای یکی دوروز در کتابخانه سلطنتی در خدمتش بودم و آنسی بیش با هم داشتیم . نمیدانم بچه مناسبت من بنده حبیب یعنای راه مرشد « خطاب می‌فرمود ! در دو سال اخیر دکتر بیانی علیل شده بود و از بیماری قلبی رنج می‌برد ، اما به مرضی دیگر جان سپرد . رحمة الله عليه .

سرورخان گویا اعتمادی از بزرگان  
ادبا و دانشمندان افغانستان و از دلدادگان  
زبان دری بود .

از استادان بزرگ متقدم و متاخر  
اشعار بسیار از بزرگ داشت که همواره به موقع  
و به مناسبت می‌خواند و شنوندگان را  
محظوظ می‌فرمود . بارها به ایران آمده  
بود و با همه شاعران و ادبیان معاصر  
دوستی داشت .

در مجله یعنی تصویر و آثار او بارها  
بچاپ رسیده : مشاعره او با مرحوم  
ادیب السلطنه سمیعی، قطعه استاد مینوی  
در ستایش او ، و اشعار گلچین معانی در  
مرگ او از آن جمله است .  
وفات گویا در دی ماه ۱۳۴۶ در کابل  
اتفاق افتاد تقریباً در هفتاد سالگی .  
رحمه الله عليه .



# مهندس اجتماعی



مهندس حبیب‌الله اجتماعی متخصص در رشته برق و روشنایی بود، و در کارخانه‌های قند: شاهزاد، ورامین، مرودشت، آبکوه مشهد، کرمانشاه، و در سال اخیر در کارخانه قند تربت حیدری خدمت می‌کرد. مهندس اجتماعی زبان آلمانی را بحدی خوب می‌دانست که مهندسین آلمانی را به حیرت می‌افکند. مردی بود نجیب و مهربان و بالارزش، و بسیار حیف بود که در سن پنجاه و چند سالگی از جهان برود.

مهندس اجتماعی عمه‌زاده و شوهر خواهر، و نیز برتر از همه دوست و رفیق‌مهر بان من بنده حبیب یفمامی بود و مرگ وی به بیماری ناگوار سرطان سخت موجب تأثیر گشت (۸ آذر ۱۳۴۶). سید ضیاء الدین آل‌داؤد رئیس دفتر رمز و محramانه وزارت آموزش داماد اوست، و کمال اجتماعی عضو بنیاد پهلوی که در فنون ادبی و مطبوعاتی استادی و سلیقه‌ای بسزا دارد فرزند او. این ایات از کمال اجتماعی است در رثاء پدرش:

## برهیار پدرم

چون خزان و ماه آذر می‌شود  
جان مسکینم در آذر می‌شود  
برگها از شاخ می‌ریزد به خاک  
کل به دست باد پر پر می‌شود  
باز ما را در غم مرگ پدر  
خون بدامان، خاک بر سرمی‌شود  
آدمی را، هر که باشد، عاقبت  
خشتش بالین، خاک بستر می‌شود  
گرچه دانم روح پاکش در بهشت  
یار یاران پیمبر می‌شود  
بی «حبیب اجتماعی»، جان ما  
کی دگر با شوق همی‌شود  
سال مرگش را سروش از غیب گفت:  
«همدم ساقی کوثر می‌شود»

# برای کتاب خوان و تاب جویان :

داستان فریدون از شاهنامه فردوسی

۱۳۰ صفحه - بقطع خشتم - مصور

با هتمام آقای پوردادود

ناشر : شرکت‌های عامل نفت ایران

-۲-

صفحه ۶۲ - درشماره پیش این بیت از آن کتاب نقل شد :

جو بکشاد لب هر دو بشتافتند  
بازار آهنگران تاختند  
و گفته‌یم که هر شاگرد مدرسه‌ای که اندک معلومات و اندک ذوقی داشته باشد می‌داند که شتافت  
با تاختن قافیه نمی‌شود .

و اما موضوع سخن این است که فریدون دو برادر بزرگ‌تر از خود داشت «کیا نوش»  
و «پرمایه»، وقتی که رزم ضحاک را کمر بست، به این دو برادر فرمان داد که آهنگران را  
بدرگاه آورند. به محض این که لب گشود آن دو برادر بازار آهنگران بشتاب روى آوردند  
[ تاختن : گرائیدن، پیچیدن . ] و بزرگان و نامجویان این پیشه را حاضر کردند، آنکاه فریدون  
خود نقشه‌ای ترسیم کرد که بر طبق آن نقشه، گرزی که سرش همانند سر گاو میش باشد برایش بسازند.  
مطلوب را از فردوسی بشنوید و لذت ببرید :

از او، هر دو آزاده مهتر بسال  
دگر نام « پرمایه » شادکام  
که خرم زیبد ایدلیران و شاد ..  
یکی گرز سازند مارا گران  
بازار آهنگران تاختند  
بسی فریدون نهادند روی  
وزان گرز پیکر بر ایشان نمود  
همیدون هسان سر گاو میش  
.....

برادر دو بودش دو فرخ همال  
یکی بود از ایشان «کیا نوش» نام  
فریدون بریشان سخن برگشاد  
بیارید داننده آهنگران  
جو بکشاد لب هر دو بشتافتند  
از آن پیشه هر کس که بد نامجوی  
جهان جوی پرگار بکرفت زود  
نکاری نگارید بر خاک پیش  
بدان دست بردن آهنگران

کلماتی که با حروف درشت‌تر نموده شده در کتاب جناب پوردادود باشتباه نقل شده، هر کس  
علاقه دارد مقایسه را به شاهنامه‌ای معتبر رجوع فرماید. در اینجا تنها منظور اختلاف قافیه  
بشتافتند و تاختند است که گناهی است نابخشودنی در پیشگاه اهل ادب.

این نکته را بیجا می‌داند یاد کند که در نسخه‌های چاچی غیر معتبر این بیت بوجه‌ی دیگر  
نقل شده، وای کاش آقای پوردادود آن وجه را انتخاب می‌فرمودند،  
چوبکشاد لب هر دو برخاستند  
بازار آهنگران تاختند

## صفحه ۶۴ - فریدون رزم ضحاک را سپاه می‌آراید :

فریدون بخورشید بربرد سر کمر تنگ بستش بخون پدر  
برون رفت خرم به خرداد روز به نیک اختر و فال گیتی فروز  
چوازدشت نزدیک شهر آمدند کزان شهر جوینده بهر آمدند  
فاعل «آمدند» کی است ؟ مطلب مسخ و مشوش شده برای حذف یک بیت .

فردوسی چنین فرموده است :

|   |                                 |
|---|---------------------------------|
| برون رفت خرم به خرداد روز                                       | به نیک اختر و فال گیتی فروز     |
| <b>سپاه انجمن شد بدر گاه او</b>                                 | <b>بهماه اند رآمد سر گاه او</b> |
| چوازدشت نزدیک شهر آمدند   | از آن شهر جوینده بهر آمدند      |
| با این پیوند بجا فاعل «آمدند» فریدون است و سپاه او، بصورت جمع . |                                 |

## صفحه ۶۳ - در ورود فریدون به شهر :

|                          |                             |
|--------------------------|-----------------------------|
| زیک میل کرد آفریدون نگاه | یکی کاخ دید اندر آن شهر شاه |
| باسب اندر آمد بکاخ بزرگ  | جهان ناسپرده جوان سترگ      |

این کاخ بزرگ از کی بود ؟ و چرا فریدون با سب اندران شد ؟ بواسطه حذف دو بیت بسیار عالی پیوند مطلب گسیخته است . فردوسی فرماید :

|                                |                             |
|--------------------------------|-----------------------------|
| ز یک میل کرد آفریدون نگاه      | یکی کاخ دید اندر آن شهر شاه |
| که ایوانش بر تر ز کیوان نمود   | تو گفتی ستاره بخواهد پسود   |
| بدانست کان خانه از دهاست       | که جای بزرگی و جای بهاست    |
| و آنگاه ، با سب اندر آمد . . . |                             |

## صفحه ۶۴ - فریدون وقتی به شبستان ضحاک درمی‌شود :

|   |                         |
|---|-------------------------|
| پس آن دختران جهاندار جم                 | بنرگس گل سرخ را داده نم |
| وجه صحیح بر طبق نسخ دقیق و سلیم اینست : |                         |

پس آن دختران جهاندار جم زنرگس گل سرخ را داده نم

یعنی از چشم بر چهره اشک افشارند و به تعبیری شاعرانه از گل زنرگس گل سرخ را آبیاری کردند .

صفحه ۶۸ - در پادشاهی فریدون این ایات حکمت آموز که بر نامه کشورمداری است  
جای جای حذف شده و بسیار جای افسوس است :

|                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| زمانه بی اندوه گشت از بدی      | گرفتند هرگس ره ایزدی . . .      |
| جهان چون بر او بر نماند ای پسر | تونیز آزمیرست و انده مخور . . . |
| وزان پس جهان دیدگان سوی شاه    | ز هر گوشه ای بر گرفتند راه      |
| همه زر و گوهر بر آمیختند       | به تاج سپهبد فرو ریختند         |
| همان مهتران از همه کشورش       | بدان خرمی صفت زده بر درش        |
| همه دست برداشته باسمان         | همی خواندنداش به نیکی گمان      |
| که جاوید بادا چنین شهریار      | بر و مند بادا چنین روزگار       |

وزان پس فریدون بگرد جهان  
هران چیز کز راه بیداد دید  
به نیکی ببست از همه دست بد  
بگردید و دید آشکار و نهان  
هر آن بوم و بر کان نه آباد دید  
چنانک از ره هو شمندان سزد ...

صفحه ۷۲ - فریدون جندل را به یمن می فرستد که سه دختر پادشاه یمن را برای سه پسرش خواستگاری کند . جندل بحضور پادشاه یمن می رود و پیغام فریدون را می گزارد :

پیامش چو بشنید شاه یمن بیژ مرد چون آب گنده سمن ...  
فرستاده شاه را پیش خواند فراوان سخن را بخوبی براند

چنان که توجه می شود میان این دو بیت مطلقاً ارتباط نیست . شاه یمن از پیغام فریدون بیژ مرده می شود و بی فاصله فرستاده شاه را که هنوز مجلس را ترک نکرده پیش می خواند و بخوبی سخن می راند ! کوسه و دیش پهن ...

در شاهنامه فردوسی میان این دو بیت بیست و هشت بیت فاصله است که شاه یمن در جلسه اول بیژ مرده و ناراحت شد و جندل را رخصت انصراف داد و ازان پس که با وزیرانش مشورت کرد روز دیگر فرستاده شاه را پیش خواند و با او بخوبی سخن راند ...

باری ، موضوع جندان مشوش و بی ارتباط است که بی انتخاب اشعاری دیگر پیوند پذیر نیست . (رجوع فرمائید به شاهنامه چاپ شوروی جلد اول صفحه ۸۴)

صفحه ۷۳ - فریدون پسران خود را پیش پادشاه یمن می فرستد ، اما اندرز فریدون به پسران که مشتمل بر ابیات بسیار عالی در تربیت شاهزادگان است حذف شده است :

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| ز هر بیش و کم رای فرخ زدن   | گنون تان بباید بر او شدن  |
| بگفتار او بر نهاده دو گوش   | سراینده باشید و بسیار هوش |
| چو پرسد سخن رای فرخ نهید    | بخوبی سخن هاش پاسخ دهید   |
| نباید که باشد بجز پارسا     | از ایرا که پروردۀ پادشا   |
| خرد چیره گرده ابرخواسته ... | زبان راستی را بیاراسته    |

صفحه ۷۴ - نخستین بسلم اندرون بنگرید همه روم و خاور من او را سزید  
مطابق نسخه های اصیل و ذوق سليم :  
نخستین به سلم اندرون بنگرید همه روم و خاور من اورا « گزید »

صفحه ۷۵ : همداستانی سلم و تور :

نشاید درنگ اندرین کار هیچ کجا آید آسایش اندر بسیج  
وجه صحیح مضراع دوم : « که خوار آید آسایش اندر بسیج » یعنی آرام و آسایش را در عزم و آهنگ باید خوار شمرد ...

صفحه ۷۶ - سلم و تور به فریدون نامه می نویسد و پیغام می فرستند و از این که این را برآنان ترجیح نهاده شکوه دارند ،

برفت این برادر زروم آن ذچین  
بزه ر اندر آمیخته انگبین  
سخن گوی و بنیا دل و یاد گیر  
گزیدند پس موبدی تین ویر

سکالش گرفتند هرگونه رای ...  
نباشد که یابد ترا باد و گرد  
اگر می‌بینید که افعال جمع « گزیدند » ، « پرداخت کردند » ، « سکالش گرفتند »  
ناگهان بصورت مفرد درمی‌آید و « گفت » می‌شود ، نعوذ بالله اشتباه از فردوسی نیست ، او می‌فرماید  
چون برادران در نوشتن نامه و دادن پیغام همداستان شدند ، سلم ، فقط سلم ، با فرستاده سخن  
گفت . مصحح کتاب باحذف یک بیت مطلب شاهنامه را مسخ و مشوش ، و خوانندگان را سرگردان  
کرده است . فردوسی می‌فرماید :

گزیدند پس موبدی تیز ویر  
ز بیکانه پر دخت کردند جای  
سخن ، سلم ، پیوند کرد از نخست  
فرستاده را گفت ره در نورد  
صفحه ۷۶ - سلم و تور به فریدون می‌نویسند : (از نسخه پوردادواد)  
سه فرزند بودت خردمند و گرد  
بزرگ آمدت تیره پیدا ز خرد

در نسخه مهل و در دیگر نسخه‌های معتبر چنین است :  
سه فرزند بودت خردمند و گرد  
نه مازاو به مام و پدر کمترین  
ندیدی هنر با یکی بیشتر  
یکی را دم ازدها ساختی  
ایا دادگر شهریار زمین  
در شاهنامه چاپ شوروی جلد اول صفحه ۹۴ این بیت چنین ضبط شده :

بزرگ آمدت تیره ، بیدار خرد  
سه فرزند بودت خردمند و گرد  
استاد مجتبی مینوی در کتاب « فردوسی و شعر او » این وجه را انتخاب فرموده ، ومن بنده  
حبیب یغمائی تعییر نخست را لطیف تر می‌یابم زیرا برای نتیجه‌ای که شاعر می‌خواهد بگیرد  
مقدمه کامل تر است . فردوسی می‌کوید: سه فرزند خردمند و پهلوان داشتی . اولاً بزرگتر از  
کوچکتر معلوم بود . ثانیاً از پدر و مادر برابر بودند . ثالثاً از هنرمندی یکی را بردیگری بیشی  
نیست ، با این مقدمات چگونه کوچکتر را بزرگتر رجحان نهادی ؟ اما در نسخه چاپ شوروی  
این مقدمات تمام نیست در مصراج اول می‌کوید سه فرزند خردمند و پهلوان داشتی و در مصراج  
دوم می‌کوید بزرگتر را تیره رای دانستی و کوچکتر را بیدار دل شمردی ، کوئی اشعار بعدی  
زايد است و مطلب در همین یک بیت تمام می‌شود .

به هر حال این هر دو وجه درست است و با معنی است .

آنچه مایه تأسف بسیار است این است که مصحح داستان فریدون هیچ یک از این نسخه‌ها را  
ننداشته ، و اگر دینه نخوانده ، و اگر خوانده نفهمیده ، و مصراجی غلطاند غلط و بی معنی چون :  
بزرگ آمدت تیره پیدا ز خرد بنام فردوسی قالب زده است . بیچاره فردوسی ا  
بقیه دارد

## خيامي نامه

در تجزيه و تحليل آثار علمي و ادبی حکيم خيام

تألیف استاد جلال الدین همایی

از مسلسلة انتشارات انجمن آثار ملی ( ۹۵ )

نامه سید محمد علی جمالزاده - ژنو - ۳۰ بهمن ۱۳۴۶

در باره اين کتاب ارجمند استاد جليل جمالزاده نامه‌اي خصوصي با انجمن آثار ملی مرقوم داشته است که چون از هرجهت تمام و كامل و از هر گونه توضيحی بی نیازی بخشیده است - با امتنان از حسن توجه او لیای انجمن آثار ملی - عیناً چاپ می شود ، همان گونه که جناب جمالزاده تصريح فرموده در یافت مطالب اين کتاب برای آنان که مایه کافی ندارند دشوار است و اگر دیگر مایه و ران نیز در اين باره انتقاد فرمایند با امتنان چاپ می شود . مجله یغما

حضور حضرت آقای تیمسار سپهبد آق اولی

رئیس محترم هیئت مدیره انجمن آثار ملی مدظله العالی مشرف با سلام و دعای خالصانه بعرض عالی میرساند که نامه شماره ۴۶/۸/۲۵-۱۰۹۸ ویک جلد کتاب « خيامي نامه » عز وصول بخشید و موجب نهایت سپاسگزاری گردید . فهم چنین کتابی از عهده چون من آدم کم سوادی خارج است و هر چند حضرت استادی آقای جلال الدین همایی در ضمن گفتار نخستین خود فرموده اند که :

« روی سخنم با طالبان مبتدی است » ومن نیز بدون شکسته نفسی خود را از آن زمرة میدانم باز از فهمیدن بسیاری از مطالب کتاب عاجزم و سعی خواهم داشت که در پرتو دلالت و ارشاد غیابی استاد مسلمی چون حضرت آقای همایی بلکه خوش مختصری ازین خرمن معرفت بدست آورم . فعلاً همینقدر است که در باره ترجمه آثار یونانی عربی در صفحات ۱۹ و ۲۰ مطالب بسیار ذی قیمتی پیدا کردم و پس از آنکه مدت‌ها درستیجو بودم که بدانم مترجمین قدیمی که آثار حکما و علمای یونان را بزبان سریانی و از سریانی عربی و گاهی از عربی بفارسی ترجمه می‌کرده‌اند با آنکه آن همه اصطلاحات علمی و حکمی و فنی که علما و حکماء یونان استعمال می‌کرده‌ند و لابد قسمتی از آنها ساخته و پرداخته خود آنها بود در زبان سریانی بچه طرز واصلوی بترجمه میرسید و آیا اساساً مترجمین آسیای صغیر و صفحات جنوبی آن که کم کم بزبان عربی تکلم می‌نمودند آن اصطلاحات و تعبیر را درست می‌فهمیدند یا مانند بعضی از مترجمین امروزی خودمان درست نفهمیده لفظ دیگری بزبان خودشان در مقابل آن می‌گذاشتند و رد می‌شدند و خوشدل بودند که آثار گرانهای یونانی را ترجمه کرده‌اند . بدتر از همه آنکه بعدها مترجمین دیگری آن ترجمه‌های سریانی را عربی و بعداً باز از عربی بفارسی هم

در میآوردند و خدا میداند چه شرب اليهودی حاصل میگردید که گرتو بینی نشناشیش باز و در این صورت بدیهی است که همچنانکه حضرت آقای همایی بیان و توضیح فرموده‌اند «کارخانه‌ای تازه»، بکار میافتد. امروزهم تاکسی یونانی قدیم را خوب نداند و با زمان علمی و حکمی و فنی یونان آن زمان آشنائی کافی نداشته باشد (بقدیر آنکه متون اصلی راهم بدست بیاورد و خود کار آسانی نیست و چنانکه میدانیم مقداری از آنها دیگر بدست نمی‌اید) نمیتواند درست تشخیص بدهد که ترجمه‌های سریانی و عربی و فارسی تا بچه اندازه درست و تا چه حدودی غلط و نادرست است و من دلم برای اشخاصی مانند ابوعلی سینا می‌سوزد که عطش شدید علم و معرفت را داشته و با ترجمه‌های سروکار میداشته است که بقول حضرت آقای همایی «گنج و مبهم و مغلوط و نارسا» بوده است.

چندی پیش (تقریباً دو سال پیش) کتابی بدستم افتاد بزم‌بان آلمانی درباره ترجمه کتابهای یونانی در قدمیم بزم‌بانهای عربی و چند بار بدوستان محترم که افتخار ملاقات برایم حاصل میگرد پیشنهاد نمودم که آن کتاب را بفارسی ترجمه نمایند. اکنون نیز اگر لازم باشد حاضر می‌باشم من و رغبت آن کتاب را در میان امواج بی‌تریب کتابخانه‌ام پیدا کرده برای ترجمه ارسال خدمت بدارم. من کاملاً با حضرت استادی آقای همایی همعقیده‌ام که «قسمتی از مشکلات و مسائل لایحل و مصطلاحات خالی از تناسب که در علوم عقلی مخصوصاً فلسفه باقی مانده یادگار همان ترجمه‌های نارسای مغشوش اول است که مفهوم لفظی عرفی آنها موجب انحراف اذهان فلسفه و متفکران<sup>(۱)</sup> اسلامی شده و هر قدر خواسته‌اند آنرا با موازین عقلی تطبیق کنند درست در نیامده است. چنانکه در همین اوقات اخیر در ضمن یکی از مقالاتم که اکنون نمیدانم در کجا بچاپ رسید تذکرداده‌ام. بخاطر دارم که حضرت آقای محمد علی فروغی فرموده بودند که برای فهمیدن بعضی از مقالات فلسفی که در این اوخر جوانان ما از زبانهای فرنگی ترجمه می‌کنند مجبور می‌شوم متن فرنگی آنرا بدست بیاورم تا از ترجمه‌فارسی چیزی دستگیرم بشود. و مسلم است جوانی که تحصیل علم فلسفه نکرده (یا بقدر کافی نکرده است) و چه بسا فارسی و عربی را هم درست نمیداند و با اصطلاحات فلسفی آشنائی ندارد (هم اصطلاحات قدیمی وهم اصطلاحاتی که هر روز فیلسوفهای جدید وضع و استعمال مینمایند و چه بساساً بهم ندارد و شاید حتی در کتابهای لغت فلسفی هم پیدا نشود) مقالات فلسفی را (و هکذا علمی و فنی و حتی اجتماعی) بچه طرزی بفارسی ترجمه خواهد کرد. من شخصاً گاهی اتفاق افتاده که از جوان ایرانی که مقاله یا کتابی را بفارسی ترجمه کرده است معنی بعضی عبارتها را

(۱) متفکران در واقع ترجمه کلمه فرانسوی «penseur» است در صورتی که در فارسی معمولی آدم متفکر معنی دیگری را میرساند و نمیدانم آیا در کتابهای قدیمی کلمه «متفکر»، بمعنی صاحب فکر و ارباب اندیشه که کارشان فکر و تحقیق و تعمق است آمده است یا نه و البته حضرت استادی آقای همایی معنی «penseur» استعمال فرموده‌اند ولا بد کاملاً درست است.

پرسیده‌ام و نمیدانسته است و اقرار نموده است که همچنان که خیال کرده که باید معنی داشته باشد ترجمه کرده است.

من در علم ریاضیات ( ماتنده هر علم دیگری ) کمیتم بسیار لنگ است ولهذا اظهارنظر در باره کتاب «خیامی نامه» از جانب من فضولی مغض خواهد بود ولی همینقدر است که می‌فهم کتاب بسیار لازم و مفیدی تألیف یافته و شخص با صلاحیتی این امر خطیر را بعهده داشته است و کتاب از طرف انجمن آثار ملی چنانکه شاید و باید بطرز بسیار مرغوب و ممتازی بچاپ رسیده است و از خداوند خواستارم که انجمن آثار ملی را در انجام این نوع کارهای خوب و دلپسند و مفید و آموزنده کاملاً موفق و مؤید بدارد.

\* \* \*

چنانکه بر خاطر محترم پوشیده نیست یک تن از دانشمندان ما حضرت آقای میرمهدي بدیع که تأثیراتی بزبان فرانسوی دارد و جلد اول کتاب تحقیقی ایشان که «یونانیان و بربرها» عنوان دارد بترجمه فارسی دانشمند محترم آقای احمد آرام انتشار یافته و جلد دوم نیز بزودی در طهران انتشار خواهد یافت در باره مناسبات و روابط علمی ایران قدیم با یونان قدیم تحقیقات و مطالعات بسیار دارد و البته اگر مقرر بفرماید که یک نسخه از کتاب «خیامی نامه» برای ایشان فرستاده شود بسیار بجا خواهد بود.

\* \* \*

ای کاش یک نفر از اساتید ریاضی دان ، مقاله مفصلی بزبان فرانسه و انگلیسی درباره کتاب «خیامی نامه» تهیه نموده تا در مجله‌های علمی فرنگستان بچاپ میرسید و معرف زحمات و تحقیقات قابل ستایش حضرت استادی آقای جلال الدین همایی دامت افاضه می‌گردید .  
با تقدیم احترامات فائقه

سید محمد علی جمالزاده

## تو ضمیح و تصحیح

بیتی که جناب گلچین معانی در مقاله بسیار مفید خود راجع به قرآن خطی قرن چهارم نقل کرده‌اند و آن را به لهجه رازی دانسته‌اند بنظر می‌رسد که از اشعار هجایی است و معلوم نیست که مربوط به کدام خطه از قلمرو زبان دری است . اظهر آن است که آن را از لهجه‌های خراسان بدانیم . بهرحال بنده مصراع دوم را که ایشان نخواندند چنین خوانده‌ام و تصور می‌کنم درست باشد . «ایزدش بدهد مرگ بتاسه» تاسه در لغت بمعنی درد و پیش است ( فرخ نامه ، چاپ این بنده ص ۳۲۲ ) ایرج افشار

در همین مقاله سطر دهم صفحه ۵۹۰ شماره بهمن چنین است : تصحیح فرمایند : وقفی ابوالبرکات بو سیله ابوعلی بن حسوله . . .

## پایان سال بیستم

بیست سال تمام مجله یغما بی انقطاع انتشار یافت. مارا بسخت جانی خوداین گمان نبود. بار نج و سختی که در این مدت مدید متحمل شد، به هر کار که دست می یازید شاید نتیجه معنوی آن بیش بود. مثلاً اگر در نظام داستانی تا تاریخی اهتمام می ورزید شاید یادگاری ارجمندتر می بود.

آلودگی های زندگی ها، و غرض ورزی های تنک چشمان، و گونه گون گرفتاری ها، دست بدست هم دادند و موجب شدن که استعداد طبیعی و موهاب الهی که از آن بر خودداری ها بود چنان که می باید بکار نیفت و بهره نبخشد و جز دریغ و شرمندگی در پایان عمر چیزی بدست نماند.

جز ازدوازه شماره مجله که در دوازده ماه سال ۱۳۴۶ انتشار یافت، کتابی بنام بیستمین سال مجله یغما نیز که معادل بادوشماره مجله بود چاپ و به مشترکین ارجمند اهداده، باین معنی که بارما از هر روی سنگین تر گشت.

اکنون بیاری خداوند متعال بیست و یکمین سال انتشار مجله آغاز می شود باین امید که مگر موجباتی فراهم آید تا این بار سنگین را از دوش ناتوان خود بیفکنیم و بر کتف دوستانی مستعدتر و داناتر و تواناتر بنهیم.

با تفاق داشبوران بالاصاف، مجله یغما در این بیست سال در نگاهبانی ادب و فرهنگ اصیل فارسی مقهد خدماتی بسیار ارزنه بوده و این افتخار را نویسنده کان و دانشمندانی که نام مبارکشان زینت بخش مجله است و شهرت ادبی جهانی دارند موجب بوده اند، خداوند تعالی همه آنان را برای ایران عزیز زنده نگاه دارد و از توفیق خدمت باز ندارد. سپاس ما زاین بزرگان چندان است که گفتن نتوان.

\* \* \*

بی جانیست از مشترکین شریف درخواست کنیم که در پرداخت وجه اشتراک بی لطفی نکنند که این بی اعتنایی برای مجله ای مسکین و بی نواسخت گران تمام می شود.

## درود نوروزی

نویسنده کان و کارکنان یغما در اورمزد فروردین ۱۳۴۷ به پیشگاه خوانندگان و خواهندگان و دوستان و دانشمندان دور و نزدیک درود بی کران خود را با زبان دل می گویند و تندرستی و کامیابی همکان را آرزو می کنند.

# فهرست نویسنده‌گان

و هنرمندان مجلد یغما نز صال ۱۳۶۷ شمسی

|   |   |   |
|---|---|---|
| ۱ | در حاشیه کنگره بیست و هفتم خاورشناسی ۳۱۸<br>جنگ (بیاض) استاد حافظ ۳۶۵<br>خط علیرضا عباسی کنار «گاوخونی» ۴۶۷<br>افشار - دکتر محمود :<br>جهان نو ۳۸۱<br>الین پلن نویسنده بلغاری :<br>داستان ۴۳۷<br>امیری فیروزگوهی - سیدگریم ۴۸۴<br>تابستان عشق ۱۸۲<br>اوحدی یکتا - مجید :<br>بمناسبت یستادی سال انتشار ینما ۱۵۵<br>ایزدپناه - حمید :<br>سنگ نوشته‌ای از لرستان ۳۲۶ | آیتی - عبدالحسین<br>شرح احوال خودش<br><b>الف</b><br>ابتهاج - سایه :<br>گریه شبانه<br>قصه دل<br>ابوسعیدی - محمد صالح :<br>لزوم هدفهای مشخص برای فرهنگ ۱۱۳<br>هدفهای نه‌گانه فرهنگ ۴۲۵ - ۴۷۰<br>اجتماعی - کمال<br>فداکاری عجیب<br>احمدی - احمد :<br>اسلامند بسوی فردای بهتر<br>آمریکا قبل از کریستف کلمب کشف شد<br>مشکلات هند<br>اردو بادی - عبدالاحد :<br>سیاست در خدمت اجتماع<br>اسلامی ندوشن - دکتر محمدعلی :<br>آزادی مجسمه ۳۹۳-۵۶۱-۶۱۹<br>اعتماد برومند - سیروس :<br>(برشوای)<br>اعظم گریمی - خانم :<br>لعل خونین<br>افشار - ایرج :<br>نامه<br>سنگ قبر برادر مؤلف کشف الاسرار<br>بیاض (جنگ) استاد حافظ |
| ب | باستانی پاریزی - دکتر محمد ابراهیم :<br>جذر و مدلسیاست و اقتصاد در امپراطوری صفویه ۶۲ - ۱۲۱ - ۱۷۳ - ۲۳۰ - ۳۵۱ - ۴۰۷ - ۴۶۲ - ۵۹۴<br>یادداشت‌های پراکنده از سفر شیراز ۲۹۱<br>بهار - ملت‌الشعراء :<br>نامه‌ای از بهار به جمال‌زاده بهزاد - یدالله :<br>من و ما ۵۳۹<br>بهشتی - حسین<br>پیکار با بی‌سودایی   | ایسلاند بسوی فردای بهتر<br>آمریکا قبل از کریستف کلمب کشف شد<br>مشکلات هند<br>اردو بادی - عبدالاحد :<br>سیاست در خدمت اجتماع<br>اسلامی ندوشن - دکتر محمدعلی :<br>آزادی مجسمه ۳۹۳-۵۶۱-۶۱۹<br>اعتماد برومند - سیروس :<br>(برشوای)<br>اعظم گریمی - خانم :<br>لعل خونین<br>افشار - ایرج :<br>نامه<br>سنگ قبر برادر مؤلف کشف الاسرار<br>بیاض (جنگ) استاد حافظ   |
| پ | پژمان بختیاری - حسین :<br>پیامی به حبیب<br>بوزینه دختر خلبانه   | ۱۲<br>۱۹۰<br>۲۷۲  |

## حریری - دکتر علی اصغر :

|     |                              |     |
|-----|------------------------------|-----|
| ۱۲۹ | پیری و دوربینی               | ۱۸۹ |
| ۴۳۷ | بیاد دکتر شادمان             | ۲۵۹ |
| ۴۰۶ | فروغ بانو                    | ۳۴۶ |
| ۵۸۲ | ثنای سنا                     | ۴۷۹ |
| ۶۳۳ | صاحب نظر                     |     |
|     | حقشناس - ع. م. :             |     |
| ۴۰۷ | درد دل                       | ۸۷  |
|     | حقیقت - رفیع :               | ۲۱۶ |
| ۳۱۰ | سنگسر                        | ۴۲۴ |
|     | حمیدی - مهندس عبدالوهاب :    |     |
| ۴۰  | استنتاجی شگفت                | ۲۵۲ |
|     | حمیدی - دکتر مهدی :          |     |
| ۲۲۵ | ارزش واقعی شاعران و نویسندها |     |
| ۴۰۲ | گنج                          | ۲۸۱ |

## خ

## خلیلی - خلیل الله :

|         |                                      |         |
|---------|--------------------------------------|---------|
| ۴۳۸-۴۷۲ | یمگان و وثائق تاریخی درباره ناصرخسرو | ۴۴۹-۵۰۵ |
|         | خوانساری - زین العابدین :            | ۴۰۴     |
| ۵۵۰     | قلعة شاکری ایوانه نظر                | ۵۱۸     |
|         |                                      | ۶۴۱     |

## د

## دبیرسیاقی دکتر محمد :

|     |            |
|-----|------------|
| ۲۴۸ | احمد اطعمه |
| ۳۱۷ | بیم سجود   |

## ر

## راد - احمد :

|     |                              |
|-----|------------------------------|
| ۵۴  | نسخهای برای گوارا کردن زندگی |
| ۸۶  | صدسال عمر کنید با نشاط جوانی |
| ۱۸۴ | خواب دیدن از نظر علمی        |
| ۴۲۲ | زخم چکونه التیام می پذیرد    |
| ۶۵۰ | درسی که آموختم               |
|     | ریحان - یحیی :               |
| ۱۴۵ | غزل                          |
|     | زین کوب - دکتر عبدالحسین:    |
| ۵۷۴ | یادداشت ها                   |

دختر زشت گدا

تهی پای رفتن به از کفش تنگ زن

پورحسینی - سید ابوالقاسم :

دیداری بعداز یازده سال

پورحسینی - دکتر سید محمود :

برسنه مزار دلبندم

لعت شناگر

تقدیم به دکتر حمیدی شیرازی

پور رضا - محمود :

اسپانیا درفتح عرب

## ت

تجربه کار - دکتر نصرت :

سفر نامه حکیم ناصرخسرو

تقیزاده - سید حسن :

جنیش ملی ادبی

تللی - فریدون :

مردم پرستان

زخم نهان

در نگ

## ج

جمالزاده - سید محمد علی :

دو داستان هما تند

مطالبی درباره جینه پادشاهان قاجاریه

جوانشیر - علی قلی :

فتنه آسمانی

## ح

حبیب اللهی (نوید) - ابوالقاسم :

پاسخ نامه دخترم

حاج میرزا حبیب الله مجتبه خراسانی

حبیبی - استاد عبدالحی :

تاریخچه نسخه های خطی افغانستان

دنپور بیهقی

## ف

|     |   |         |
|-----|---|---------|
| ۹۷  | فرامرزی - حسن :                                       |         |
| ۲۴۹ | قلعه اخیضر  | ۱۷      |
| ۹۳  | فرزاد - مسعود :                                       | ۱۳۹     |
| ۳۲۹ | نیستی نامه<br>فرماننفرمایی قاجار - اصغر :             | ۵۱۹-۶۴۲ |
| ۴   | انسان به انسان تعلق دارد                              | ۶۰۴     |
| ۴۷۸ | بابای سیمون<br>فرودهونز :                             | ۱۴۶     |
| ۲۰۴ | نامه‌ای به دوستی در تربیت فرزند<br>فروغی - ابوالحسن : | ۴۱۴     |
| ۱۳  | سماورسازی در ایران                                    | ۳۶۴     |
| ۸۸  | فقیهی خوری - شیخ علی :                                |         |

## ق

|     |   |     |
|-----|---|-----|
| ۸   | قربانی - ابوالقاسم :                              |     |
| .۸  | ابوالفضل هروی ریاضیدان و منجم ایرانی              |     |
| ۱۶۹ | قزوینی - محمد :                                   |     |
| ۳۸۹ | نامه‌ای به حبیب یغمائی<br>قوکاسیان - دکتر هرآند : | ۲۹۹ |

## ك

|     |                        |     |
|-----|------------------------|-----|
| ۶۵۸ | کشاورز - علی اصغر :    |     |
| ۵۸۴ | آیندوروند              | ۱۶۲ |
|     | کیوان مجتبی :          |     |
| ۳۱  | ثنای سنا               | ۲۳۹ |
| ۴۸۹ | کیوان - مصطفی :        |     |
|     | شعرهگائی در زبان کردی  |     |
|     | کردستان در تاریخ ایران | ۲۹۰ |

## س

|                              |  |
|------------------------------|--|
| سعادت نوری - حسین :          |  |
| حاج میرزا آقاسی              |  |
| روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه |  |
| رجال دوره قاجاریه            |  |
| سرقت جواهرات عباس میرزا      |  |
| سعیدی سیر جانی - علی اکبر :  |  |
| سیه چردهای لاغراندامکی       |  |
| سنگابی - دکتر کریم :         |  |
| نظری درباره مثلثات سعدی      |  |
| سیاسی - دکتر محمد :          |  |
| آتشگه خاموش                  |  |

## ش

|                        |  |
|------------------------|--|
| شاملو - دکتر محسن :    |  |
| نارسایی‌های زبان فارسی |  |
| شریفی - محمد علی :     |  |
| طرب خانه عشق           |  |
| بی‌نیازی               |  |

## ص

|               |  |
|---------------|--|
| صفیر - حسین : |  |
| میزان قناعت   |  |

## ض

|                               |  |
|-------------------------------|--|
| ضیائی - محمد صادق :           |  |
| سندی راجع به شورش بایان زنجان |  |

## ط

|                |  |
|----------------|--|
| طاهری - شهاب : |  |
| ملامحمد ساروی  |  |

## ع

|                              |  |
|------------------------------|--|
| علی‌آبادی - دکتر محمد حسین : |  |
| نکته‌ها                      |  |

|           |   |          |                                   |
|-----------|---|----------|-----------------------------------|
| ۵۴۰       | چشمہ علی دامغان<br>نشأت - بانو قمر :                                    | گ        | گلچین معانی - احمد :              |
|           | دوازده سال در قاهره<br>۲۴۱ - ۱۹۳ - ۸۹ - ۴۲                              | ۵۴۶      | بیاد مرحوم سورگویا اعتمادی        |
| ۵۲۷       | نهراتارلان - دکتر علی :<br>تاریخ تهنیت تاجگذاری<br>وحید دستگردی - حسن : | ۵۴۷      | حاج میرزا آقا سی و سلطان قاجار    |
| ۱۴۸       | شرح احوال خودش  | ۵۸۹      | قدیم ترین قرآن آستانه قدس         |
|           | ه   |          |                                   |
| ۴۵۹       | همایی (سنا) - جلال الدین :<br>دشمنان دین و دانش                         | ۵۴۲      | محبوبی اردکانی - حسین :           |
| ۲۷۴       | یغمائی - افسانه :<br>پس از سکوت   | ۶۹       | سومین کاروان معرفت                |
| ۴۳۰       | یغمائی - اقبال :<br>گوشاهی از تاریخ فرهنگ جدیدما                        | ۳۲۳      | پایان نامه (نز) دکترای میرزا حسین |
| ۱         | یغمائی - پروانه :<br>بمناسبت جشن تاجگذاری                               | ۵۷       | محجوب - دکتر محمد جعفر :          |
| ۱۰        | یغمائی - حبیب :<br>بیستمین سال مجله یغما                                | ۱۶۵      | تریاک                             |
| ۲۱۷       | دانشمندی عالی مقام  | ۳۱۵      | که داشتم دارم                     |
| ۲۳۸       | انجمن قلم   | ۸۳ - ۵۲۸ | محیط طباطبائی - سید محمد :        |
| ۳۸۳       | برمزار بهار   | ۴۰۵      | تحقيق لنوى                        |
| ۶۰۶       | یادداشت‌هایی درباره «جشن هنر»   | ۳۲۴      | تكلمه حوله                        |
| ۶۱۰ - ۶۵۸ | نفرین بر فقر  |          | مسور - حسین :                     |
|           | انتقاد کتاب   |          | غمگین اصفهانی                     |
|           |   |          | مهدوی دامغانی - دکتر احمد :       |
|           |   |          | مأخذ ایات عربی مرزبان نامه        |
|           |   |          | مینوی - مجتبی :                   |
|           |   |          | معرفی چند کتاب                    |
|           |   |          | ن                                 |
|           |   |          | نجاتی دامغانی - رحمت الله :       |
|           |   |          | قلعه کوه مهرنگار                  |

## فهرست نصایر

|             |   |
|-------------|---|
| ۱۲          | ایرج افشار                                      |
| ۲۵          | حسین سعادت نوری                                 |
| ۴۰          | مهند عبدالوهاب حمیدی                            |
| ۵۱          | دکتر مظاہر مصنا                                 |
| ۵۴          | امیر عباس هویدا                                 |
| ۷۶          | دکتر جلال متینی                                 |
| ۱۰۴         | برشوا (بئرسبع)                                  |
| ۱۲۹         | دکتر علی اصغر حریری                             |
| ۱۴۷         | ادیب نیشابوری - ایرج میرزا - محمد دانش بزرگ نیا |
| ۱۹۲         | سنگ قبر برادر مؤلف کشف الاسرار                  |
| ۲۱۷         | دکتر اقبال                                      |
| ۲۲۱         | مرحوم مها بادی                                  |
| ۲۳۶         | ضیاقی در دربار شاه سلیمان صفوی                  |
| ۲۶۵         | گردمند  |
| ۲۶۸         | الین پلن  |
| ۲۷۹         | دکتر سید فخر الدین شادمان - تقیزاده             |
| ۲۴۱-۲۴۶     | هنرمندان مصری                                   |
| ۳۱۲         | تصویر هوائی سنگسر                               |
| ۳۲۵         | قلعه کوه مهرنگار دامغان                         |
| ۳۲۷         | سنگ نوشته‌ای از لرستان                          |
| ۳۸۷         | شهبانو فرح پهلوی                                |
| ۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹ | خط علی رضا عباسی «کنار گاو خونی»                |
| ۵۴۱-۵۴۳     | چشمۀ علی دامغان                                 |

## وفیات معاصران

|     |                      |     |                           |
|-----|----------------------|-----|---------------------------|
| ۶۵۶ | صادق نشأت            | ۱۲۲ | ابوالفضل مها بادی         |
| ۶۵۷ | دکتر بیانی - سورگویا | ۲۷۹ | دکتر سید فخر الدین شادمان |
| ۶۵۸ | مهند اجتماعی         | ۲۰۷ | حمید هاشمی                |

## فهرست گنابهای هرفی شده

|     |  |                  |
|-----|--|------------------|
| ۵۳  | نگارش دکتر پرویز خانلری استاد دانشگاه                      | شعر و هنر        |
| ۵۳  | تألیف دکتر شیرین بیانی استاد دانشگاه                       | تاریخ آل جلایر   |
| ۵۴  | از پاکستان   | مجله هلال        |
| ۵۵  | باهمام انجوی شیرازی  | دیوان حافظ       |
| ۵۵  | نگارش ابراهیم موثق عاملی                                   | تفسیر عاملی      |
| ۲۲۲ | نگارش دکتر صدیق اعلم                                       | یادگار عمر       |
| ۲۷۵ | تألیف دکتر حسین کریمان از انتشارات انجمن آثار ملی          | ری باستان        |
| ۴۹۶ | تألیف پروفیسور نیلپ ک. (چاپ لندن)                          | تاریخ عرب        |
| ۴۹۷ | کتابخانه آستان قدس رضوی باهمام احمد گلچین معانی            | فهرست کتب خطی    |
| ۴۹۷ | به تصحیح استاد جلال الدین همایی از انتشارات انجمن آثار ملی | خیامی نامه       |
| ۴۹۷ | اثر منظوم شیخ شبستری بکوشش محمد علی صفیر                   | کنز الحقائق      |
| ۴۹۸ | تهیه و تنظیم از دانشگاه پهلوی شیراز                        | از کورش تا پهلوی |
| ۴۹۸ | از انتشارات مجله سخن                                       | تاج نامه         |
| ۴۹۸ | آئین شاهنشاهی ایران تأثیف دکتر ذبیح الله صفا               |                  |
| ۴۹۹ | نشریه دانشجویان ایرانی در لندن                             | پژوهش            |
| ۴۹۹ | مجموعه اشعار سعیدی سیرجانی                                 | زیر خاکستر       |
| ۶۱۰ | تصحیح آقای ابراهیم پور داد                                 | دادستان فریدون   |

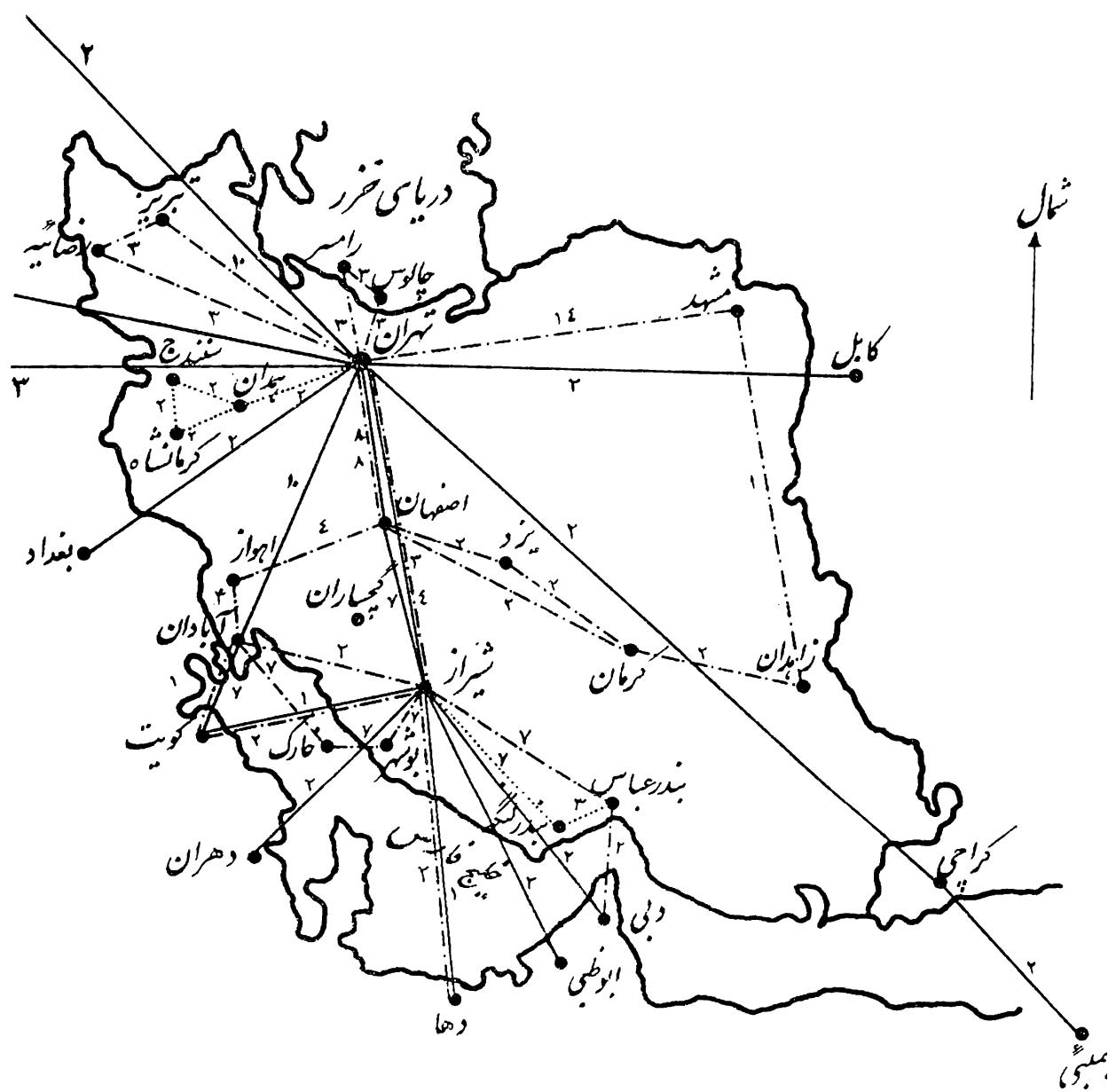
## آثار متفاوت

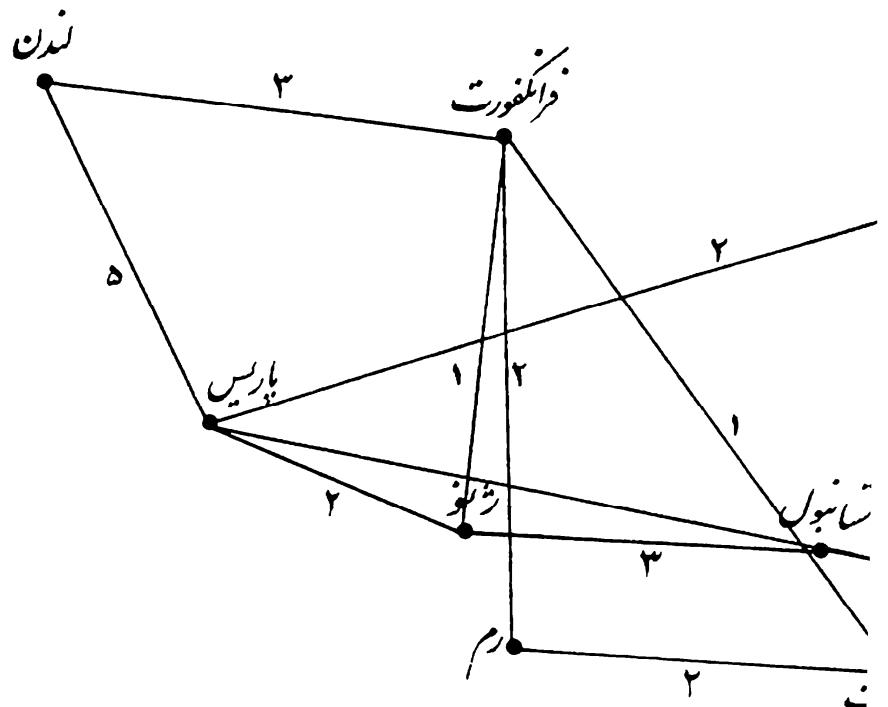
|         |   |
|---------|---|
| ۱۲۸     | اندوه - عطار نیشا بوری                  |
| ۳۰۱     | دولت بی خون دل - از جوامع الحکایات عوفی |
| ۳۰۰-۶۲۶ | اشعار ناصر بخاری (شاعر قرن هشتم)        |
| ۳۳۷     | آبان ماه - از منوچهری دامغانی           |
| ۶۱۷     | قا آنی شیرازی - جنون نوروز              |

# شبکه پرواز های هوایی ملی ایران

## برنامه تابستانی

۱۳۴۷





## مشخصات

|      |            |
|------|------------|
| —    | جست        |
| ---- | دی اسی - ۶ |
| —    | دی اسی - ۳ |

## پیشرفت عظیم

### سرمایه‌گذاری صنعتی و معادنی طی برنامه چهارم :

وقتی سخنی متکی به دلایل قطعی و سنجش‌های رقمی باشد در پیشگاه خردمندان پذیرفتنی است و گمان و تصور را در آن راه نمی‌تواند بود . چنان که علاقمندان ملاحظه فرموده‌اند طی برنامه سوم ، سهم بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری صنعتی بنحو بارزی پیش از سهم بخش دولتی بود اکنون در طی برنامه چهارم با توجه بانکه طرحهای بزرگ‌کیمانند ذوب آهن-پتروشیمی - ماشین‌سازی و آلومینیوم شروع شده‌است و نیز طرحهای دیگر برای ساخت تراکتور و صنایع مختلف مکانیکی و همچنین صنایع دفاعی در دست تهیه می‌باشد ، سهم دولت در کل سرمایه‌گذاری در صنایع و معادن افزایش قابل ملاحظه‌ای خواهد یافت .

پیش‌بینی می‌شود که هر گاه سرمایه‌گذاری بخش خصوصی با روال گذشته ادامه یابد مجموع سرمایه‌گذاری ثابت در صنایع و معادن (غیر از نفت) طی برنامه چهارم بحدود دویست و هفت میلیارد ریال بالغ شود که ۸۶۷ میلیارد ریال آنرا بخش عمومی - مستقیماً - و ۱۲۰ میلیارد ریال آنرا بخش خصوصی داخلی و خارجی سرمایه‌گذاری خواهند نمود .

مبلغ ۹۹ میلیارد ریال از اعتبارات عمرانی کشور برای اجرای این برنامه اختصاص‌خواهد یافت که در حدود ۸۴ میلیارد ریال آن برای سرمایه‌گذاری ثابت و مستقیم بخش عمومی خواهد بود و ۸۳ میلیارد ریال آن از طریق بانکها ، توسط بخش خصوصی سرمایه‌گذاری خواهد شد و بقیه که بالغ بر ۷۶ میلیارد ریال است صرف هزینه‌های جسارت خواهد گردید .

بخش عمومی علاوه بر ۸۷ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری ثابت فوق الذکر در حدود ۲ میلیارد ریال نیز از محل بهره‌برداری مؤسسات انتفاعی و بازار گانی دولت ، سرمایه‌گذاری خواهد نمود .

برای این که اهمیت موضوع روشن‌تر شود جدول‌هایی به مقایسه تنظیم شده که در شماره‌های بعد ملاحظه خواهند فرمود .



## IRAN AIR

هواپیمایی ملی ایران «همای» یکی از پدیده های انقلاب سفید شاه و ملت بشمار می رود، و نمودار قسمتی از پیشرفت های حاصله در کشور شاهنشاهی ایران می باشد، و همگام با سایر موسسات در شاهراه تحولات اقتصادی میهن ما خدمت مینماید.

باتوجه به این که «همای» به بیشتر شهرهای مهم اروپا و آسیا پرواز می کند عامل بسیار مؤثر در شناساندن ایران به خارجیان است. برای آنکه جلوه ترقیات امروزی کشور با افتخارات تاریخی و باستانی توأم گردد شایسته خواهد بود هر هواپیما به اسمی مشخص نامگذاری شود و بهمین جهت در نظر است ذوق هم میهنان در انتخاب نام ها طرف استفاده قرار بگیرد لذا تعیین و انتخاب نامها را بشرط اینکه میگذارد:

- ۱ - نام هواپیما باید فارسی باشد.
- ۲ - نام پیشنهادی باید معرف ملیت ما باشد.
- ۳ - نام پیشنهادی باید سوابق فرهنگی و تمدن باستانی ایران را بیاورد.

۴ - شرکت کنندگان باید حداقل پنج، وحداکثر ده نام، منطبق با شرائط بالا پیشنهاد نموده تا پایان اسفند ماه ۱۳۴۶ بوزارت فرهنگ و هنر ارسال دارند. برندهای مسابقه توسط یک ژورنال وزارت توانمندی مزبور تعیین وجوائز که بصورت بلیط هواپیما خواهد بود به تشخیص وزارت فرهنگ و هنر داده میشود.



**به هر کجا می‌خواهید سفر کنید**  
**اما**  
**یخدان و ترموس کلمن را فراموش نکنید**  
**یخدان و ترموس کلمن**  
**بهرترین رفیق سفر**

مشخصات

**ترموس و یخدان های تقلیبی**

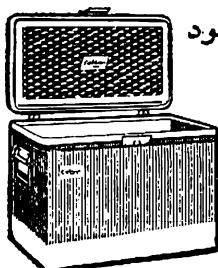
- \* جدار یخدان و ترموس های تقلیبی دارای یک لایه عایق کاذب است که نمیتواند از ورود و خروج حرارت جلوگیری کند.
- \* پلاستیک داخلی یخدان و ترموس های تقلیبی بو میگیرد و اگرچه و آب داخل آن را بدبومیشکند و پس از مدتی کو تاه پوسته پوسته میشود.
- \* یخدان و ترموس های تقلیبی خیلی زود میشکند، شیر آن چکه میکند و روکن خارجی آههای دادام است زود تزیگردن است.
- \* ترموس های شیشه ای بیادگی میشکند و توپید خطر مینماید.

مشخصات

**ترموس و یخدان کلمن آمریکا و کانادا**

- \* جدار قدرتی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا دارای یک طبقه عایق مخصوص است که از ورود و خروج حرارت پطور کامل جلوگیری میکند.
- \* پلاستیک داخلی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا از جنس مخصوص و منحصر بفردی است که بو تغییره ذائقه نمیزند. ترمه میخورد و تمام ۳۰ یا آن قابل تمیز کردن است.
- \* یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا قمی شکند شیر آن. چکه نمیکند پیار طریق و زیبا است دسته های آن آب کروم داده شده است روکش خارجی فازی آن ضخیم و پلاستیک آن از جنس نیمولاک است.
- \* نشکن است.

توجه فرمائید فقط کلمن ساخت آمریکا و کانادا بشما عرضه شود



**Coleman**



انتشار مؤسسه

## مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۴۵

بامدی « طایفه‌ای از بختیاری »  
تألیف دکتر ورجاوند، هوشنگ کشاورز و ...  
منتشر شد

۴۶

طرح روانشناسی طبقات اجتماعی .  
ترجمه دکتر علی‌محمد کاردان

۴۷

۲- تاریخ ایران از ابتداء تا قرن هیجدهم از چند خاورشناسان  
ترجمه کریم کشاورز

۴۸

جمعیت‌شناسی عمومی (جلد دوم) توسعه اقتصادی و رفاه  
تألیف دکتر جمشید بهنام

۴۹

وضع روح علمی از زان فوراستیه  
ترجمه دکتر علی‌محمد کاردان  
بزودی منتشر می‌شود

۵۰

سینما و جوانان ترجمه دکتر ابراهیم رسیدپور

۵۱

جغرافیای جمعیت از پیرزدز  
ترجمه دکتر مهدی امانی  
مرکز فروش : فروشگاه‌های امیرکبیر و سایر کتابفروشیها



شهر گفت سه‌ماهی بیمهٔ ملی  
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

### همهٔ نوع بیمه

شهر - آتش‌سوزی - باربری - حوادث - اتو هیپل و غیره

### نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان تلفن ۲۴۸۷۰

دفتر بیمهٔ پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۰۹۰۸۰-۵۹۳۱۳

شادی نمایندگی بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۲۶۹-۳۱۹۴۶

آقای مهران شاه‌گلديان : خیابان سوم اسفند شماره ۹۴

مقابل شعبهٔ پست - تلفن ۳۹۰۰۴

|                   |        |
|-------------------|--------|
| دفتر بیمهٔ پرویزی | خرمشهر |
| خیابان فردوسی     | شیراز  |

|          |       |
|----------|-------|
| سرای زند | « « « |
|----------|-------|

|               |       |
|---------------|-------|
| فلکهٔ ۲۴ متری | اهواز |
|---------------|-------|

|            |     |
|------------|-----|
| خیابان شاه | رشت |
|------------|-----|

|             |                        |
|-------------|------------------------|
| تلفن ۶۲۳۲۷۷ | آقای هانری شمعون تهران |
|-------------|------------------------|

|        |                 |
|--------|-----------------|
| ۶۱۳۲۲۲ | لطفالله کمالی » |
|--------|-----------------|

|       |             |
|-------|-------------|
| ۶۰۲۹۹ | دستم خردی « |
|-------|-------------|

# سوله

ساختهای پیش ساخته فنری سوله  
پیش و صنعت ساختهای فولادی در ایران

اکنون اینجا، اینها کارگاه، سالن‌های سینما، آشیانه‌های مرویها  
دده ۷۵ کشور دنیا با سوله ساخته می‌شود، زیرا:

● قطعات ساختهای سوله با هم و مهره بهم متصل و نسبتیکه  
و درجه نسب احتیاط بجزئیاتی نیست

● در مدت کوتاهی نسب می‌شود

● خابنده انتقال و قابله توسعه است

● از ننان و با صورت است

● با استقامت و محکم است

ساختهای سوله در هر طبقه و عرض دار از این امکان پذیر است



ساختهای فلزی سوله در خدمت صنعت، کشاورزی و تجارت.

Soulé

شرکت سهامی ساختهای فولادی ایران - تهران - سرای حاجط - مدن ۵ - ۵۳۹۲۱



# سازمان کتابخانه ملی زندگی هنر

از

آنتوان چخوف

ترجمه جهانگیر افکاری

چاپ سوم - بها ۲۵ ریال - ۲۰۳ ص

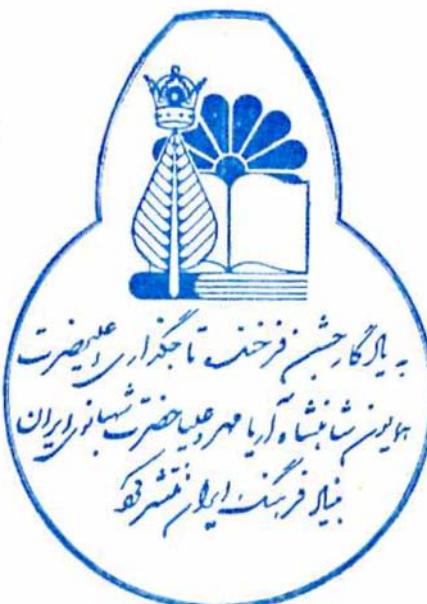
چخوف این کتاب را در ۱۸۹۶ نوشته است و همین که سیزده هزار نسخه چاپ اول و دوم کتاب نایاب شده و چاپ سوم آن بیرون آمده است خود گواه آن است که فارسی زبانان آن را پسندیده‌اند. این چاپ نسبت به دو چاپ پیشین این امتیاز را دارد که ترجمه دو داستان کوتاه «در راه سفر» و «آگافیا» به کتاب افزوده شده است. برای نمونه گوشہ کوچکی از نکته‌های اجتماعی فراوان که در این داستان عاشقانه و شاعرانه آمده است:

«آن هادر بیچاره‌ام! این خواهر بینوایم! این چه زندگی است؟ تنها از راه عرق‌خوری و قمار و بدگویی و خزیدن و چاپلوسی در برابر دیگران و ریاکاری و دهها سال نقشه کشیدن و بازهم نقشه کشیدن می‌توان از اسرار خانه‌های این شهر چشم‌پوشی کرد! شهر ما در عمر چندصدساله‌اش از آن عاجز بوده است که حتی یک انسان هفید به جامعه تقدیم کند. درین از یک نفر! شما آثار زندگی را در هر کس یافته‌اید خفه کرده‌اید، ذوقها و فریحه‌ها را لگدکوب کرده‌اید. اینجا شهر دکاندارها، عرق‌فروشها، نوکر باهای، و مقدسان ریاکار است...»

تایخ  
پیامبران و شاهان  
از  
حمزة بن حسن اصفهانی  
ترجمه: دکتر جعفر شعاعر

منظومه  
درخت آسورگ  
من چلوي آدانشت ترجمه فارسي فهرست و اثره ديارداشت  
از  
ماهيار نوابي

رسوم دار الخلاف  
تصحیح و حواشی  
میخائل عواد  
ترجمه  
محمد رضائیی کدکنی



فرهنگ چلوي  
تایف  
دکتر بهرام فرهادی

و ازه نامه بند هش  
تایف

صرداد بهار

المرقاة

منوب:

بیان الزمان اویب نظری  
مقابله و تصحیح  
دکتر سید جعفر سعادی

عبد المؤمن بن صفائی الدین  
بامتعابه و مقدمه تحقیقات  
در. رامینودی برگو ماله

# لِيْجَانَا

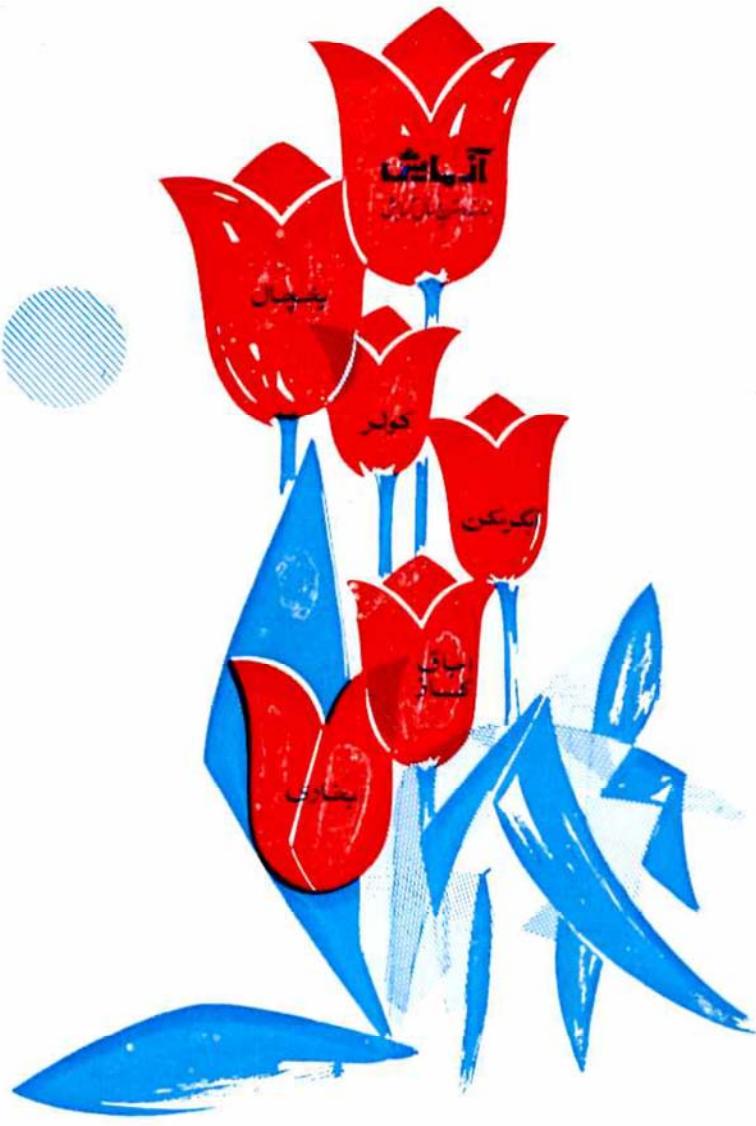
مجله‌های ادبی، هنری، تاریخی  
مدیر و مؤسس: حبیب نعیانی  
تأسیس در فروردین ۱۳۲۷

دفتر اداره: خیابان شاه‌آباد - کوچه ظهیرالاسلام - شماره ۲۴  
تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراک سالانه: سی تومان - تک شماره: سه تومان  
خارج از ایران: سه لیره انگلیسی

## زبان آلمانی

سازمان فرهنگی معتقد‌الله با سابقه چندین ساله  
به منظور راهنمائی داوطلبان تحصیل در آلمان غربی و اطربیش  
خیابان لاله‌زار - گوچه رفاهی - تلفن ۲۰۳۲۲۸  
مهندس معتقد‌الله



سال بدهم داریم تا می‌باشند از هر چیز بگذرانند آنها همچنان که هر چیزی که نیاز به باشند  
نمی‌خواهند از آن که بروند یا نمایند، نمایند و نه بگذرانند اینها بگنجینی که بگذرانند.

آنها از این نظر خوب هستند اما این احتمال را نمی‌توان بجز عرض می‌دانند آنها همچنان که هر چیزی که

نمی‌خواهد از آن که صدایی صوی و صاف نمایند اینها از این عزم غصه ندارند

آنها همچنان که باید این صدایی را نمایند، اما اینکه از این جهت می‌باشند اینها این عزم را ندارند

خود را نمی‌نمایند.



وزارت بهداشت، درمان و آموزش پروری  
جمهوری اسلامی ایران

# ایرانول البرز

## H-D

برای موتورهای

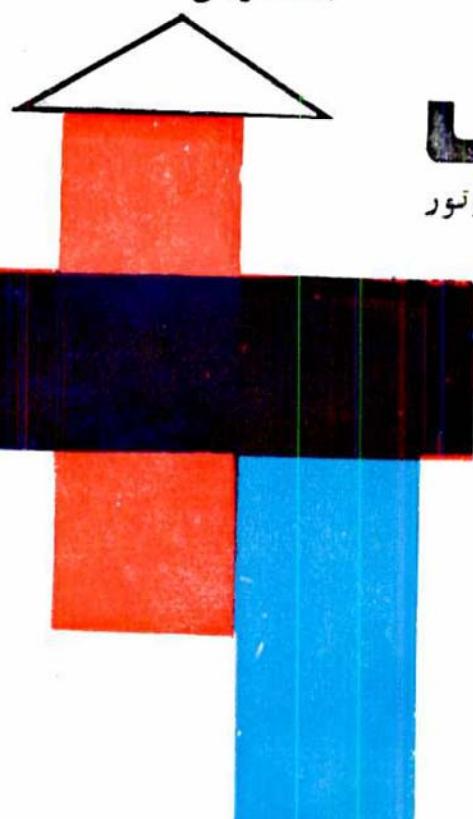
بنزینی

# ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

## ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای  
سوپر شارژ و ممتاز برای  
دیزلهای غیرسوپر شارژ



## ایرانول الود

مرغوب برای دیزلهای  
غیرسوپر شارژ و ممتاز  
برای موتورهای بنزینی